

تعلیم و تربیت در نظر فلسفه

با يك مقدمه بقلم دانشمند نامی آقای سعید نفیسی

نگارش:

ستوان دوم و وظیفه: محمد حسن شریف

لیسانسیه در ادبیات

از انتشارات

ارزش
۱۰
ریال



حق
چاپ
محفوظ

این بنگاه حاضر است کتب عام المنفعه مؤلفین و مترجمین
محترم را با سرمایه خود یا بشرکت آنان چاپ و بخش نماید

نشانی: انتهای خیابان ناصر خسرو جنب تیمچه صدر اعظم



زین دان بود شاه پیر وز بخت
همیشه جهاندار با تاج و تخت

« فردوسی »



همایون ولیعهد او شاد باد
دلش روشن و گنجش آباد باد

«فردوسی»



نمیرم از این پس که من زنده ام ☆ که تخم سخن را پراکنده ام



بستان ایوان کبود و درخت

ایوان کبود و درخت

پادشاه و درخت کبود

کبود ایوان کبود و درخت



گروهی از دانشمندان و استادان دانشگاه تهران
در سال ۱۳۲۸
در محوطه دانشگاه تهران

ردیف اول نشسته - از راست به چپ : آقای پرفسرهازی ماسه (فرانسه) - آقای عباس اقبال - آقای دکتر عیسی صدیق - آقای محمد آقاغلو (امریکا) - آقای گوئتر (امریکا) - آقا سباحتیان بك (آلمان) .

ردیف دوم نشسته : آقای دربلك وتر (انگلستان) . آقای دکتر کوتونو (فرانسه) - آقای ابراهيم حكيمى - آقای پرفسرتلس (روسى) - آقای ياستوخوف (روسى) - آقای حسن اسفنديارى - آقای محمد على فروغى - خانم گوئتر (امريكا) - دستور انوشيروان (هندوستان) - آقای پرفسر آرتوركريستن سن (دانمارك) - آقای پرفسر زاره (آلمان) - آقای عبدالحسين شياني .

ردیف سوم ايستاده : آقای دکتر ولي الله نصر - آقای مجتبى مينوى - آقای محمد تقى بهار - مرحوم مهدى ديبا - آقای حسن وحيد دستگردى - مرحوم ميرزا يانس - آقای بديع الزمان فروزان فر - آقای سعبديقى - مرحوم جميل صدقى زهاوى (عراق) - آقای دكتر صادق رضا زاده شفق - آقای فواد كوبرلو (تركه) - آقای ابوالقاسم اعتصام زاده - آقای نظام الدين (هندوستان) - آقای سرديسن راس (انگلستان) - آقای آشيك آگا آتسوچى (ژاپون) - آقای زين العابدين رهنما - آقای بالوتنيكوف (روسى) - آقای محمد طاهر رضوى (هندوستان) - آقای حسين بيرنيا - آقای رضا قلي هدايت - مرحوم جعفر سياح - آقای حيدر على كمالى .

ردیف چهارم : آقای احمد حامد صراف (عراق) - آقای پرفسرزان رييكا (چكواسلواكى) - آقای محمد اسحق (هندوستان) - آقای حسينى (هندوستان) - آقای على نهاد (تركه) - آقای عبدالحسين اورنگ - آقای رحيم زاده صفوى .

ردیف پنجم : آقای ماييل تويسركانى - آقای جلال الدين هانمى - آقای على اصغر حكمت - آقای نصر الله فلسفى - آقای پرفسر فريمان (روسى) - آقای عبدالعظيم قريب - آقای احمد دهقان بهمنيار .

ردیف ششم : آقای هاكن (فرانسه) - مرحوم پرفسر يورى مار (روسى) - آقای على اكبر قويم - آقای پرفسر رماسكيويچ (روسى) - آقای پرفسر اوربلى (روسى)

ردیف هفتم : آقای پرفسر بهرام گور انكلساريا (هندوستان) - آقای نصر الله تقوى - آقای مينورسكى - آقای فرانسوا ملك كرم - آقای عباس خليلى - آقای جمشيد جى اونوالا (هندوستان) .

ردیف هشتم : آقای عبد الحميد عبادى (مصر) - آقای پرفسر آنتونيو يا گلياردو (ايتاليا) - آقای دكتر كوهنل (آلمان) - آقای عبدالعزیز جواهر الكلامى - آقای پرفسر ماير (فلسطين) .

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
	بخش اول
۵	اوضاع اجتماعی عصر فردوسی
	فصل اول
۷	اوضاع سیاسی عصر فردوسی
۸	۱ - سامانیان
۱۰	۲ - آل زیار
۱۱	۳ - آل بویه
۱۳	۴ - کشگریزان
۱۳	۵ - سالاریان
۱۴	۶ - روادیان
۱۴	۷ - غزنویان
۱۵	۸ - شدادیان گنجه
۱۶	۹ - شیبانیان
۱۷	۱۰ - فرمانروایان بخارا
۱۸	نتیجه فصلی

فصل دوم

اوضاع دینی عصر فردوسی

۲۷	تصوف
۲۷	اعتزال ...

فصل سوم

اوضاع علمی و ادبی عصر فردوسی

۳۰	۱ - مکاتب
۳۱	۲ - مساجد
۳۰	۳ - مجالس مناظره
۳۶	۴ - کتابخانه ها
۳۷	۵ - مدارس
۴۵	۶ - مؤسسات علمی دیگر
۵۱	طرز اداره و چگونگی این تشکیلات علمی: ۵۲
۵۳	۱ - عمومی بودن تعلیمات
۵۴	۲ - درجات تعلیم (مسافرتهای علمی)
۵۶	۳ - امتحانات
۵۷	۴ - عده دانشجویان
۵۹	۵ - شهریه
۶۰	۶ - تنبیه بدنی
۶۴	۷ - برنامه
۶۶	نتیجه این نهضت علمی:

صفحه	عنوان
۶۶	۱ - ترقی علوم
۶۷	۲ - تعدد علوم
۶۹	۳ - ظهور دانشمندان بزرگ
۷۱	۴ - طلوع فردوسی

بخش دوم

۷۷	عقاید فردوسی در تعلیم و تربیت
----	-------------------------------

فصل اول

۸۱	خرد و دانش
۸۵	دانش

فصل دوم

۸۹	کلیات راجع به آموزش و پرورش
	۱ - لزوم تعلیمات عمومی (آموزش پسران، آموزش دختران)
۹۱	
۹۵	۲ - اثر توارث در تعلیم و تربیت
۹۸	۳ - قضا و قدر - بخت و اتفاق
۹۹	۴ - کوشش و اغتنام فرصت
۱۰۲	۵ - برنامه تعلیمات
۱۰۴	۶ - انتخاب آموزگار
۱۰۷	۷ - روش آموختن
۱۰۸	۸ - تنبیه بدنی

صفحه

۱۱۱

عنوان

۹ .. امتحان

فصل سوم

هدف تعلیم و تربیت

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۶

۱۱۸

۱۲۰

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۷

۱۲۹

۱۳۱

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۶

۱ .. خدا

۲ .. شاه

۳ .. میهن

۴ .. تربیت بدنی

۵ .. بهداشت

۶ .. خوشبینی

۷ .. دوری از خشم

۸ .. توانگری

۹ .. بلند همتی

۱۰ .. تعلیمات جنگی

۱۱ .. تقویت قوه عاطفه

۱۲ .. پندار نیک

۱۳ .. گفتار نیک

۱۴ .. کردار نیک

مقدمه

.....

پیری هشتاد ساله از مردم طوس هم نشین
شبانروزی زندگی من بوده است . در کودکی ،
در جوانی ، در سفر ، در حضر ، در خواب ، در بیداری ،
هنگام شادی ، هنگام غم ، روز و شب ، بامداد و
نیم روز و چاشتگاه و نیم شب ، در بیخودی و در
خویشمن داری ، در بیماری و تن درستی ، همواره
با وی نشسته ام و همواره با من سخن گفته است .
اگر بکتاب بنگری گوید هشتاد سال زیسته است
ولی چون حقیقت را بجوئی می بینی که هزار
سالست می زید و باز هزاران سال دیگر خواهد
زیست . روزی بود که در روستای باژ از دهستان
طابران در خاک نوغان بیرون شهر طوس در باغچه
خرمی که از پدرانش باو رسیده بود در سایه

ب

درختان لب جوی، در میان دم جان بخش نسیم
 بهاری که گلهای سرخ و زرد را بشکفتن آورده و
 غنچه های گلهگون و الماس رنگ را نوازش
 میداد، هنگامی که بلبل بر شاخ درخت میخواند
 و طرب ساز میکرد، هنگامیکه پروانه های رنگین
 جامه از بن شاخ بدان شاخ آسمان پیمائی میکردند،
 در گوش جهان از رستم و زال و سام و نریمان زمزمه
 ساز میکرد، بانگ مردانه نیم آهنگ اوداستانهای
 گیومرث و طهمورث و هوشنگ و جمشید و
 فریدون و ایرج و کیقباد و کیکاوس و کیخسرو
 و گشتاسب و دارا را بر ورق آسمان مینوشت،
 هنوز گوش من پراز آن ولوله جان افزای و از
 آن بانگ بم مردانه است. هنوز من آن خط
 زرین را در دامن آسمان میخوانم.

من دست از دامن این پیر هزار ساله نمیتوانم
 برداشت. شاهنامه اودریائست که من بارها در
 آن غوطه خورده ام و با همه بی دست و پایی

روز و شبی نیست که در آن شنا نکرده باشم .
 از دامن این موج بیغل آن موج دیگر ، ازین
 کرانه این دریای پهناور بدان کران دیگر ، بارها
 رفته و باز گشته ام . گاهی در موج خیز حوادث
 روزگار در پیرامون لجه ای که آبهای کف
 آلود غران خشمگین آن پر از بانگ گیرا گیر
 رستم و زهازه سام و نریمانست لنگر انداخته ام .
 من این مرد را از هر ایرانی دیگر بیشتر
 دوست دارم ، زیرا که اگر او نبود ایران نبود
 و چو ایران میبادا تن من میباد . گاهی با او
 بمیدان جنگ می روم ، رخش تناور را از دور
 می نگرم که در میان خاک و خون دست و پا
 میزند و گرد بر آسمان می افشاند . بهلوان سیستان
 را می بینم که با تیغ و کمان و کمند خویش
 سرسرکشان را یست میکند و جان و تن دلیران
 را درهم می نوردد . افراسیاب تورانی را می بینم
 که بارها در مانده و ناتوان چون پیرزنان ناکام

ت

موی کنان و مویه کنان از دست او بر آسمان
می نالد . گاهی بیزمگاه کیخسرو می روم و با
او در پایه آن تخت زرین گوهر نشان هم نشین
میشوم و از جام زرنگار کیخسروی باده خسروی
می نوشم . گاهی دردشت های پهناور سیستان در
پی دلاور زابلی اسب می تازم و سیاوش را از بند
جانکاه و بیژن را از تنگ چاه بی دریغ رهائی
میدهم . زمانی با بهرام گور بشکار می روم و
در میان بیشه ها و دشت های بی کران پهناور تیر
بر چشم زیبای آهوان خوش خرام می دوزم .
گاهی در بزم نوش خواری و دستان سرائی بهرام
داستانهای روح بخش می شنوم . گاهی در بارگاه
پرویز نغمه جان سوز بار بدو آواز دل افزای
نکیسامی میوشم . گاهی در بر تخت خسرو نوشیروان
از اندرزهای بزرگ مهر توشه دانش و خرد بر
میگیرم و جیب و دامن آزمون روزگار را از
آن انباشته میکنم .

ث

روز و شب، جنگ و آشتی، رزم و بزم،
شهر و روستا، کوه و دشت، بهار و خزان،
شادی و غم، سور و سوك، خشم و نرمی، مهر
و کین، آهستگی و درشتی، دوست و دشمن،
ستیزه و پندی که این دهقان زاده طوسی هزار
سال پیش در ورق کاغذ ریخته و آسمانها را از
آن پر کرده و هزاران هزار مردم را گریانیده
و خندانیده و شاد و غمگین کرده است، نه چنان
گوش مرا انباشته و نه چنان درد من جای دارد
که توانم دمی آنرا فراموش کنم. این کتاب
یادگار کودکی من، اندوخته روزگار دبستان
من و هم نشین جوانی من بوده است. بارها آن
را گشوده ام، بارها بر روی آن خم شده ام،
بارها چشمان من در روی ورقهای پراز مهر و
کین آن سنگین شده و بخواب فرو رفته ام و
گوئی در خواب نیز کسی ببحر متقارب در گوش
من سرود میخوانده است.

ج

چهل و اند هزار شعر آنرا سه بار سراسر از
آغاز تا انجام خوانده‌ام. رستم و سهراب و اسفندیار
و بیژن و سیاوش و کیخسرو این مرد طوسی
نزدیک ترین آشنایان دوره زندگی منند. با هیچ
کس باندازه ایشان نشست و برخاست نکرده‌ام.
تیرگی های آسمان شب و درخشندگی های آفتاب
روزگواهان منند که با این مرد هزار ساله چه
سرو سرها داشته‌ام. می‌خواهم رازهای درون
خویش را باو سپارم، گاهی کتاب او را می‌گشایم
که با او سخن گویم و درد دل کنم، ولی این
مرد بزرگ تر از آنست که مرا مجال سخن
دهد، هیبت او چنان مرا فرا می‌گیرد که لب
بسختن نمیتوانم گشود. خدایا با این جادوگر
زبان بند چه کنم؟ هرگز در برابر کوهی بزرگ
ایستاده‌اید؟ قلعه برف گرفته سر با آسمان افراشته
آنرا می بینید، دلتان می‌خواهد از آن بالا روید،
دلتان می‌خواهد دست بر سر آن گذارید و پیدشانی

ج

برسینه آسمان بسائید. هر چه می روید می بینید
 باز مانده است. سرانجام نا کام و نومید باز
 میگردید. باز آرام نمی نشینید، بارها آن اندیشه
 خام را می پزید. منهم در برابر این دهقان زاده
 طوسی همین حال را دارم. چه کنه دستم بدامان
 او نمیرسد. یزدان توانا خواسته است ناتوانی
 ما را در برابر توانائی این مرد بنماید. با کار
 خدائی ستیزه نتوان کرد.

این اندیشه بزرگ از هر کوهی بلند تر و
 از هر دریائی پهناور تر است. کوه بلند روزی
 پست میشود، کاهش آفتاب، رخنه باران، سیلی
 باد، نوازش هوا، دل شکافی های یخ بندان،
 سرانجام روزی بروچیره خواهند شد، اندرون
 او را از هم خواهند درید، خرده خرده ازو
 خواهند کاست و روزی می رسد که آن را با
 زمین پست هموار خواهند کرد. تابش خورشید،
 خشکی هوا. روزی آن دریای پهناور را بکفی

آب نیازمند خواهد کرد و از کیسه هر دریوزه گر
 نانخواهی تهی تر خواهد ساخت . اما اندیشه این
 مرد طوسی هرگز فرسوده و سوده نخواهد
 گشت ، هرگز فروکشیده نخواهد شد .

ای خدای بزرگ ، اینهمه بزرگی را چگونه
 درمشتی رگ و پی و استخوان و گوشت نهادی !
 چه شد که از خوان بخشش تو همه اقمه ای بیش
 نبردند و این مرد کاسه کاسه و طبق طبق ربود ؟
 آوخ که چگونه کلمات در وصف این پیر مزد
 طوسی ناتوانند ! آدمی زاده را باید که سخنانی
 از نو برای اندازه گرفتن قدر این مرد هزار ساله
 وضع کند . کسی هرگز توانسته است دریا را
 قطره قطره و کوه را ذره ذره بشمارد ؟ ما هم در
 برابر کار این مرد این چنین خوارمایه افتاده ایم .
 راستست که چهل و اند هزار شهر بیشتر نیست ،
 در یکی دو ماه میتوان آنرا خواند ، من نیز سه
 بار این کار را کرده ام . ولی يك جهان معنی را

خ

چگونه میتوان باین اندك مایه روزگار دریافت؟
هیچ يك از سراینندگان و نویسندگانی كه تا
كنون گفته و نوشته ایشان را خوانده ام رازی
دیگر در برابر من ندارند، دشتشان در پیش من
بازست، زیرا كه سخن خود را گفته اند و
رفته اند و هر چه باز گو كنند همانست. اما
اینمرد باهمان زبان و باهمان چندكلمه هرروز و
هرشب با من سخن میگوید و هر بار دیگری كه
زانو در برابر وی میزنم و گوش بسخن مردانه
او فرا میدهم باز آهنگ نوین ساز میکند و باز
معنی دیگر در خاطر من می نشاند.

چرا او بدینسان بزرگست و ما بدین پایه
خردیم؟ میدانم كه این معما را هرگز نخواهم
گشود، میدانم كه این یکی از سر بسته ترین
رازهای آفرینشست. با این همه نمیتوانم بتكاپوی
دیرین بسنده كنم، چه میتوان كرد؟ آدمی زاده
است و هزاران آرزو. باز میكوشم كه مگردست

درین پرده راز افیکنم و دل ناشکیبای خود را
 آرامشی دهم . اینست که نام او را هر جا ببرند
 در پی آن می روم و هر چه در باره او بنویسند
 می خوانم . این روزها باز نام او را از گوشه ای
 شنیدم . مرا گفتند که آقای محمد حسن شریف
 لیسانسیه ادبیات کتابی نوین در عقاید فردوسی
 در تعلیم و تربیت نوشته و چاپ میکنند . بسکه
 تشنه این آب بودم خواستم پیش از آنکه چاپ
 آن پایان رسد و بدست مردم افتد بتدریج که
 از چاپخانه بیرون میآید جزو جزو آنرا بخوانم .
 ناشر آن کتاب این مهربانی را از من دلسپرده
 بی تاب دریغ نکرد . میتوانم بخود بالید که من
 نخستین کس که نسخه چاپ شده این کتاب را
 خوانده ام ، هنوز نویسنده جوان دانشمند پر شور
 آن این کتاب را نخوانده بود زیرا که هنگام
 چاپ شدن آن در بیرجند وظیفه مقدس نظامی
 خود را انجام میداد .

همینکه چاپ کتاب بپایان رسید نتوانستم
 كلك در مانده گنگ را از رفتار برین صحایف
 بازدارم . آیا بهترین کار آن نیست که حسی آنرا
 برانگیزد ؟ آیا راست ترین گفتارها آن نیست که
 گوینده آن از خویشتن بیخود باشد ؟ نشاءه سخن
 فردوسی دست مرا گرداند و این چند کلمه را
 برین اوراق ریخت . مزد آن دهقان زاده طوسی
 را هرگز نتوانم داد ، شاید توانسته باشم پاسی از
 خدمتی که **آقای محمد حسن شریف** در خوشه
 چینی از آن دشت بی کران کرده است گزارده
 باشم . هر که با من از فردوسی سخن گوید من
 همه گوش را بر سخن او میدوزم و ازو سپاس
 گزارم که شوری دیگر از دلدارم دردم برانگیخته
 است ، « یاد یاران یار را میمون بود » .

تهران - اردیبهشت ماه ۱۳۱۹

سعید نفیسی

اورا فیکه ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد ، رساله است
که بتصویب استاد محبوب و دانشمند آقای دکتر رضا زاده
شفق در دانشسرای عالی نگاشته ام .

در آغاز که موظف بانجام این وظیفه شدم در نظر داشتم
رساله ای که در خور ذکر عقاید نامی ترین شاعر دانشور
ایران باشد ترتیب دهم و یادداشتهایی که پس از خواندن
شاهنامه کرد کردم بیشتر از پنج برابر رساله کنونی بود .
برای نوشتن بخش اول آن نیز کتب بسیاری را که لازم
داشتم از خارج و داخل تهیه کرده شروع بکار نمودم ولی
اتفاقاً در همین موقع موظف بنوشتن رساله ختم تحصیلی ام هم
شده و امتحانات نیز شروع گردید و در نتیجه کثرت گرفتاری
و محدود بودن وقت مرا بکلی از انجام مقصود باز داشت و
مجبور شدم بهمین صورت اختصاریکه ملاحظه میشود رساله
را بیابان رسانیده در موقعش تسلیم کنم .

پس از فرا رسیدن ایام تعطیل نیز که خیال میکردم آن
یادداشتهای پراکنده را جمع و تنظیم کرده سپس بچاپ
بدهم بواسطه توجه بانجام وظیفه مقدسم از آن خیال منصرف
شده و اینک برای آنکه همان یادگار کوچک ایام دانشجویی
از بین نرود باطبع آن موافقت کردم و خود بنقص و نارسائی
آن ایمان دارم و صمیمانه از خوانندگان و دوستانم میخواهم که
مرا از نکات قابل انتقادی که در آن می بینند آگاه کنند تا
اگر بنظر خودم نرسیده باشد در چاپ دوم که تمام رساله
بطبع خواهد رسید اصلاح و مرتفع گردد . **اقدسیه**

اردوگاه دانشکده افسری

محمد حسن شریف

۱۸۶۲۲

مقل‌مه

بنام خداوند و خورشید و ماه
که دل را بنامش خرد داد راه

بیش از آنکه بذکر عقاید فردوسی در تعلیم
و تربیت پیردازیم ناگزیریم که قبلاً از عصریکه
فردوسی در آن زندگی میکردہ گفتگو نموده و
اجمالی از زندگی شخصی و خانوادگی و اوضاع
اجتماعی و سیاسی عصر او را شرح دهیم زیرا:
اولاً تأثیر اوضاع اجتماعی و سیاسی در افکار
دانشمندان و شعراء بقدری شدید است که بعضی
از علماء طرفدار مذهب اجتماعی گفته‌اند که
اساساً « صنعت صنعتگران و شعر شعراء زاده
فکر و خیال شخصی آنها نیست بلکه نتیجه افکار
جامعه هست که بوسیله آنها ظهور می‌یابد » (۱)

(۱) دروس فلسفہ تربیت در تشریح مذهب اجتماعی،
گفته داتہ ایطالبائی

و عده ای هم مبالغه کرده و گفته اند که حتی « جرم مجرمین را نیز نمیتوان بخود آنها نسبت داد بلکه این يك صفتی است که از جامعه گرفته اند »^(۱) و پرفسور شبلی نعمائی فصل مشروحي در این زمینه نوشته و تأثیر نظام حکومت و تأثیر زندگی تمدنی و نظامی را در علوم و قانون ثابت کرده و « در بیان ترقی و تنزل شعر و شاعری و تحقیق جنسیت و مذاق آن قبلا بحث از مذاق و مشرب حکومت » را لازم دانسته است^(۲)

همین عقیده را نیز دکتر طه حسین اظهار کرده و عقیده دارد که « برای پی بردن بافکار و عقاید دانشمندی که میخواهیم از او گفتگو کنیم، دانستن اوضاع و احوال آن عصر لازم است » زیرا اوضاع اجتماعی است که « علت

(۱) دائرة المعارف قرن بیستم جلد ۳ ص ۸۷

(۲) ادبیات منظوم ایران جلد ۴ ص ۱۰۳ - ۱۲۸

تکوین عقاید شاعر یا دانشمند میشود» (۱).
ثانیاً تاثیر خانواده در تکوین عقاید و احساسات و نشو و نماي افکار و اندیشه ها نیز از مسائلی است که مورد اتفاق همه دانشمندان است زیرا این جامعه كوچك است که صفات پسندیده یا خوهای زشت را در شخص نمو می دهد و استعداد هر يك از خوهای خوب یا زشت که بحکم عامل توارث باو منتقل شده است هویدا و ظاهر یا پوشیده و مخفی می کند.
ذکر شواهد بسیار مورد احتیاج نیست
چو از قدیمترین زمان باین اصل توجه بوده (۲)

(۱) الاخلاق عند الفزالي ص ۴ - ۵

(۲) ابن خلدون در مقدمه یربهای تاریخ خود ص ۱۰۷
فصل مشروحی زیر عنوان « علت طبیعی اینکه بدویها از شهرها
بنيكوکاری نزدیکترند » نگاشته و برای اثبات مدعای خود
بدین سخن پیغمبر بزرگوار استشهاد کرده است که فرمود:
« تمام افراد بشر در آغاز بر يك فطرت زائیده شده اند و
پدر و مادرند که آنها را از خوی اصلی برکنار کرده عقاید
خویش را بر آنان تحمیل میکنند » و چون این مسئله تقریباً

و تحقیقات دقیق علمی اخیر نیز این حقیقت را آشکار و ثابت نموده است بنا بر این نخست از **اوضاع اجتماعی عصر فردوسی گفتگو** کرده سپس **بذکر زندگی شخصی و خوانوادگی او پرداخته** و **انگاہ ببیان عقاید او در تعلیم و تربیت** میپردازیم.

بدیهی است برای اختصار رساله از ذکر شواهد بسیار چشم پوشید و مخصوصاً شرح بسیار سودمندیکه در روش نوین ص ۶۶ و تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۲۹۶ و ۳۰۴ مندرج است یاد آور میگردد.

بخش اول

اوضاع اجتماعی عصر فردوسی

یکی از عیوبی که تواریخ ما دارند این است که نمیتوان بوسیله آنها بخوبی از اوضاع اجتماعی يك عصر مطلع شد زیرا بطور کلی تواریخ بشرح فتوحات و جنگهای پادشاهان و یا شرح حال بزرگان علم و دانش پرداخته و کمتر از اوضاع عمومی گفتگو کرده اند ولی این نقصیه بمقصود ما زیان نمیرساند و از شرح همان حوادث میتوانیم بروح عصر بکه فردوسی در آن زندگی میکرده است پی ببریم زیرا در عین حالی که بتأثیر اوضاع اجتماعی در افکار معتقد باشیم و مانند کارلایل و هم عقیده های او، جامعه را در برابر فرد بکلی بی اثر ندانسته و فقط روح تاریخ را بزندگانی اشخاص بزرگ باز بسته ندانیم، این حقیقت را نمیتوانیم منکر شویم که

اوضاع اجتماعی نیز ولیده عملیات و افکار
نواغ است که در عین اینکه خود محصول
جامعه هستند باز خصایصی ذاتی دارا بوده اند
که جامعه را تسکین داده و افکار آنرا بیرو عقاید
و روح بلند خویش کرده و خط سیر افکار
جامعه را تغییر داده اند.

پس روی این اصل شرح همان حوادث
مهم تاریخی عصر فردوسی و حال بزرگانیکه در هر
رشته از علوم در عصر او ظهور کرده اند می تواند
ما را بشناختن روح عصرش رهبری کند و عللی
که افکار او را پدید آورده است بمانشان دهد.
و اینک بحکم همین قاعده عمومی بشرح
کلیات پرداخته و از ذکر جزئیات که میتوان
از خلال صفحات تاریخ بدست آورد چشم پوشم
و این بخش را در سه فصل ذکر میکنم:

فصل اول اوضاع سیاسی **فصل دوم** دینی
فصل سوم اوضاع علمی و ادبی.

زمانه سراسر بر از جنگ بود
بجویندگان بر جهان تنگ بود
« فردوسی »

فصل اول

اوضاع سیاسی عصر فردوسی

عصر فردوسی که از سال ۳۲۰ آغاز و در سال ۴۱۶ ختم میشود، پر آشوبترین عصر- هائiest که تاریخ ایران از استیلای عرب تا هجوم مغول دیده است. زیرا تجزیة دول اسلامی که بواسطه ضعف خلفا از سال ۲۳۲ هجری (زمان متوکل) شروع شده بود در این عصر مدارج کمال خود را می پیمود و در هر گوشه ای از ممالك اسلامی امیری دعوی استقلال داشت و با مدعیان خود در جنگ و نزاع بود.

صرف نظر از دولی که در خارج از ایران تشکیل شده و هر يك آشوبی بپا کرده بودند (مانند مروانیه در اندلس «اسیانی» که تا سال

۴۲۲ حکومت کردند و دولت حمدانیه که در بین النهرین و حلب تا سال ۳۹۴ استقلال داشتند و دولت اخشیدیه که تا سال ۳۵۸ در مصر حکومت کردند (۱) و دولت فاطمیه که در مصر از سال ۳۵۷ خود را مستقل شمرده و دامنه آشوب آنها در اواخر عصر فردوسی بایران نیز رسیده بود (۲) در داخله حدود طبیعی ایرانهم در این عصر بسا پیش آمده که ده پادشاه حکم روا بوده و بایکدیگر در کشمکش و نزاع بوده اند و اینک مختصراً بشرح بعضی از خاندانها که مهمترین میپردازم :

۱

سامانیان

(۲۶۱ - ۳۸۹)

آغاز تشکیل دولت سامانی از سال ۲۶۱

هجری است که در این سال نصر سامانی از

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان جلد ۴ ص ۱۶۵

(۲) تاریخ آداب اللغة « « « « ۴ ص ۲۲۲

طرف معتضد خلیفه عباسی حکومت تمام ماوراء
النهر یافت و انقراض آن در سال ۳۸۹ هجری
است که عبدالملک پادشاه سامانی مغلوب محمود
غزنوی گردید (۱) و در ۱۲۸ سال حکومت
خود بجنگهایی پرداخته اند که قسمتی از آنها
مصادف با عصر زندگی فردوسی و نخستین آنها جنگی
است که بین منصور سامانی (۳۵۰-۳۶۶
و البتکین در سال ۳۵۶ رخ داده و دومین آنها
جنگی است که بین نوح دوم و خلف بن احمد
صفاری واقع شده و همچنین کشمکشها و نزاع-
هائیکست که در زمان ابن سلطان بین امراء
سامانی (مانند ابو علی سیمجهر و ابو العباس
تاش) رخ داده و سپس هم جنگی است که
بین او و بغرا خان ترك پادشاه کاشغر پیش آمده
و بشکست نوح منتهی شده و این خود باز سبب
جنگی دیگر در سال ۳۸۴ گردیده است که

(۱) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۲۲۶

در این سال سلطان محمود غزنوی و پدرش به تقاضای نوح لشکری فراهم کرده بدفع ابو علی وقایق (که سبب هجوم ترکهای کاشغر بایران شده بودند) بخراسان کشیده است .

آخرین جنگهایی که در این دوره شده است جنگهایی است که بین منصور نهمین پادشاه سامانی و ایلک خان ترک و سپس جنگی است که بین فایق و ایلک خان شده و در نتیجه سلطان محمود را بکین خواهی وادار کرده و بانقراض سلطنت سامانیان در سال ۳۸۹ منتهی گردیده است

۲

آل زیار

(۳۱۶ - ۴۳۴)

تشکیل سلطنت زیاری در سال ۳۱۶ هجری است که در این سال مرد آویج پسر زیار براسفار شوریده او را کشت و خود مستقلاً بسلطنت پرداخت و انقراض آن در سال ۴۳۴ و آخرین پادشاه این سلسله گیلانشاه پسر کیکاوس و از

سلاطین معروف این خاندان **قابوس** است که
ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ این عصر کتاب
نفیس الآثار الباقیه را بنام او نوشته و **منوچهر**
پسر قابوس است که منوچهری دامغانی شاعر
مشهور نام شعری خود را از او گرفته است .
این سلسله نیز مانند سامانیان برای حفظ
حکومت خود مجبور به جنگ و نزاع بوده و در
مدت ۱۱۸ سال سلطنت خود با سامانیان و
غزنویان و آل بویه چندین جنگ کرده اند که
اغلب آنها مصادف با دوره زندگی فردوسی است .

۳

آل بویه

(۳۲۰ - ۴۴۷)

سلطنت آل بویه با تسخیر عراق و فارس
بوسیله علی مهین فرزند بویه ماهبگیر که سپس
بعماد الدوله ملقب گردید در سال ۳۲۰ هجری
آغاز و در سال ۴۴۷ بر دست ظفرل سلجوقی
منقرض شده است .

خاندان بویه‌ی که قسمت عمده ایام سلطنت آنها با زندگی فردوسی مصادف بوده است بفضل و دانش و هم بدانش دوستی و دانش گستری معروف و از این رو اغلب وزرای خود را از دانشمندان نامی (مانند صاحب بن عباد و شاپور بن اردشیر) انتخاب میکرده اند. تأسیس این سلسله و وجود وزرای این خاندان در ترقی و نضج علوم خدمات بسیار کرده و اهمیت آنها در عالم علم و ادب بحدی است که انقراض این سلسله را خاتمه یکی از ادوار تاریخ ادبیات دانسته‌اند (۱)

این خاندان علاوه بر آنکه پس از مردن رکن الدوله سومین سلطان مقتدر این سلسله بجهنگهای خانگی دچار شدند با سلاطین مجاور خود و همچنین بواسطه اختلاف مذهبی با خلیفه بغداد غالباً در جنگ و نزاع بوده اند که قسمت

(۱) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۲۲۰-۲۲۳-۲۲۵

عمده آنها نیز باروزگار زندگی فردوسی مصادف بوده است .

۴

کنگریان

(۳۰۷ - ۴۵۴)

شهریارانی هستند که از سال ۳۰۷ تا سال ۴۵۴ در تارم و زنگان و ابهر و سهرورد حکمرانی داشته و غالباً با سلاطین آل بویه و باقی امراء معاصر خود بچنگ پرداخته اند .

۵

سالاریان

(۳۳۰ - ۳۷۱)

سالاریان تیره ای از سلسله کنگری هستند که در آذربایجان و اران و ارمنستان خود را مستقل دانسته و در تمام مدت سلطنت خود بامدعیان داخلی و روسها که در آن زمان باران هجوم آور شده بودند در کشمکش و نزاع بوده اند .

روادین

(۳۷۱ - ۴۰۰)

يك سلسله از شهریاران آذربایجان هستند که در سال ۳۷۰ یا ۳۷۱ خاندان سالاری را از آذربایجان برافکنده و خود مستقلاً به سلطنت پرداخته و در تمام مدت فرمانروایی خود مشغول جنگ و نزاع و کشمکش بوده اند .

غزنویان

(۳۵۱ - ۵۸۲)

این سلسله که تاریخ آنها بازندگانی فردوسی وابستگی تمام دارد در سال ۳۵۱ بتوسط البتکین تأسیس شده است .

البتکین و دامادش سبکتکین که پس از او به سلطنت رسید در تمام دوره زندگی خود بامدعیان داخلی و سرکشان خارجی به جنگ و نزاع مشغول

بود و چون دوره فرمانروائی بسططان محمود (۱) ممدوح فردوسی رسید و او در مذهب بی نهایت متعصب بود این است که علاوه بر جنگهای داخلی بیشتر از ده دفعه بعنوان جهاد لشکر به هندوستان کشید و دوره سلطنت ۳۳ ساله اش که عمده آنها مصادف با زندگی فردوسی بوده است دائماً در جنگ گذشت .

۸

شادایان گنجه

(۴۸۱ - ۳۴۰)

فرمانروایانی هستند که پس از مرزبان

(۱) سلطان محمود از سال ۳۸۸ تا سال ۴۲۱ هجری سلطنت کرده است و اگرچه نام خوشی از خود برجای نگذاشت و در نتیجه رنجاندن بزرگترین سخنگویان ایران نام خود را ننکین کرد ولی بواسطه هم چشمی و رقابتی که با سلاطین مجاور خود داشت و همچنین بواسطه داشتن وزیر دانشمندی مانند **حسن میمندی** توانست خدمات عمده ای بعلوم و ادبیات ایران کرده و دربار خود را بوجود چهار صد شاعر بزرگ زینت دهد .

فرمانروای آذربایگان در آران استقلال یافته
و غالباً با فرمانروایان آرانی و ارمنی و کرجی در
زد و خورد بوده اند.

از فروع این خاندان شدادیان آنی هستند
که **اسدی طوسی** یکی از قصاید مناظره خود
را بمدح منوچهر دومین فرمانروای این خاندان
ختم کرده است (۱)

۹

شیانیان

(۳۲۳ - ۴۵۸)

این خاندان نیز که در خجوان مدتی بطور
مستقل و نیمه مستقل فرمانروائی کرده اند در
روزگار حکومت خود بجنگهائی پرداخته و
معروفترین پادشاهان این سلسله ابودلف است
که **اسدی طوسی گرشاسبنامه** را بنام او سروده
است (۲)

(۱) سخن و سخنوران جلد ۲ ص ۹۰

(۲) تاریخ مشروح سلسله های ۹۰۸۰۶۰۵۰۴ را میتوان

فرمانروایان بخارا و رستم‌دار و اصفهان و شیروان و کرمان را نیز باید از سلاطین عصر فردوسی دانست که هر يك در گوشه ای دعوی استقلال داشته و بامدعیان خود در جنگ و نزاع بوده‌اند و نه تنها جنگ و نزاع بین خاندانهای مختلف بلکه در بین افراد يك سلسله نیز حکمفرما بوده و از يك خاندان در يك زمان چند تن مستقلاً حکومت می‌کرده‌اند چنانکه مثلاً از آل بویه **عضدالدوله** در فارس و کرمان و **فخرالدوله** در همدان و عراق عجم و **مؤیدالدوله** در اصفهان مستقلاً فرمانروائی داشته و بایکدیگر بجنگ پرداخته‌اند.

و بالاخره تاریخ عصر فردوسی را جنگهایی تشکیل میدهد که بین خاندانهای مختلف و

در سه بخش کتاب شهریاران گمنام دید و شرح حال باقی خاندانها را عموم تواریخ بطور مفصل نوشته‌اند.

افراد هر يك از خاندانها پيش آمده كه چون
اختصار در نظر است از ذكر آنها چشم مپوشم
و تشریح اين اوضاع را در سخن خود فردوسی
خلاصه ميكنم كه فرمايد :

زمانه سراسر ير از جنگ بود
بجویندگان بر جهان تنك بود

نتیجه فصل

اکنون باید دید كه اين اوضاع جنگی در
روح و فكر افراد چه تأثیری داشته و شاعر
نامی ما تا چه حد از آن متأثر شده است ؟

بدیهی است كه در چنین عصری روح
جنگجویی و شلحشوری در تمام افراد فوق العاده
نیرومند و هر كس در صدد بوده است كه خود
و اولاد خود را قوی و زورمند تربیت كند تا
بتواند در برابر اين همه انقلابات ، خويشتن و
خانواده خود را نگاهداری کرده زبون
دشمنان نشود .

در این مورد پرفسور شبلی گوید: «زمانیکه در ایران شعر و شاعری شروع گردید روح سلحشوری غالب و حیات ملی در واقع حیات فوجی و نظامی بوده است چه فتوحات و جدال و قتال از هر طرف در جریان بود؛ ترك و دیلم و سلجوق اقوام تازه داخل دائره اسلامی شده و از این رو حکومتیکه روی کار میآمدند برای حفظ مقام و بقای خود لازم بود همیشه مجهز و مسلح باشند و هر نتیجه تمام افراد از كوچك و بزرگ حتی اطفال، سلحشور و سپاهی بودند» (۱). در روی این اصل است که دواوین شعرای این عصر از اصطلاحات و فنون جنگی مشحون است و کمتر شاعری را توان سراغ گرفت که آثار او خالی از روح سلحشوری باشد و حتی شعرای این دوره نتوانسته اند اشعار بزمی خود را هم از لباس رزمی خارج کنند

(۱) ادبیات منظوم ایران جلد ۴ صفحه ۱۲۸

چنانکه وقتی زینتی علوی از شعرای دربار
سلطان محمود میخواهد او را باسایش ترغیب
کند و یار بگوید که خستگی ایام جنگ را
بوسیله مطرب و می از خود دور کند نمیتواند
سخنان خود را از اصلاحات رزمی خارج نماید
و بی اختیار میگوید :

میسره مطربان خوش سازیم میمنه دوستان بس دلخواه
علم از ساقیان به یای کنیم تار منجوقها ز زلف سیاه
بدل تیر دستها گیریم از گل و سنبل شکفته بگاه
غم گریزد زبیش ما چونانک خان وقیصر ز رزم شاهنشاه
و یا وقتی که منوچهری دامغانی میخواهد
بهار را وصف کند نمیتواند آن روح رزمجوئی
که اوضاع اجتماعی باوداده است از خود دور
کند و میگوید :

این باغ و راغ ملکوت نوروز ماه بود
این کوه کوهپایه و این جوی و جویبار

چون دید کوتوار زمستان که در سفر
نوروز مه بماند قریب مه چهار
اندر دوید و مملکت او بغار تید
بالشکری گران و سیاهی کزافه کار (۱)
و همچنین فردوسی هم وقتی که میخواند
بهار را وصف کند هوا را بخروشیدن که از
صفات جنگجویان در میدان جنگ است و زمین را
بجنبیدن و جوشش وصف میکند (۲)

ولی در مقابل وقتی فتنه مغول ظاهر میشود
و ایران را بباد غارت و چپاول میدهد و مردم
بی خانمان شده سرپرستی نمی بینند که در سایه
او از آن قوم وحشی انتقام کشند این است که
خود را مجبور بتسلیم دیده آن حس سلحشور را
از دست میدهند و برای آرامش دل خود دست
بیاده و جام برده و بقضا و قدر تسلیم میگردند :

(۱) ادبیات منظوم ایران جلد ۴ صفحه ۱۳۱-۱۳۵

(۲) خلاصه شاهنامه فردوسی صفحه ۵۱۲

در این موقع است که سعدی لب بسخن می
گشاید و چون بین این مردم و در این جامعه
زندگی میکنند وقتی که میخواهد دم از رزم
زند و از « خشت کوبال و گرز گران » سخن
گوید ناگاه تأثیر فکر جامعه در او ظاهر شده
و درست بعکس شعرای پیشین از رزم بیزم می
افتد و در همان موقعیکه « سر خصم را میخواهد
سنگ بالش کند » بفکر یار سپاهانی خویش
افتاده و اصطلاحات بزمی (مانند شوخ و عیار)
بکار میبرد و میگوید:

مرا در سپاهان یکی یار بود

که جنگ آور و شوخ و عیار بود

مدامش بخون دست و خنجر خضاب

بر آتش دل خصم از او چون کباب (۱)

این نکته هم نا گفته نماند که با اینکه

تأثیر جامعه در افکار دانشمندان بی نهایت

(۱) مقدمه گلستان سعدی صفحه صد

شدید است ولی در عین حال ممکن است استثناءً اشخاصی یافته شوند که افکار آنها معلول فکر جامعه نبوده و بتوان از افکار آنها بفکر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کرده‌اند پی برد و یا بعکس اوضاع اجتماعی آن عصر را وسیله شناختن افکار آنها قرار دارد، چنانکه **غزالی** در عین اینکه در زمانی زندگی می‌کرد که افکار عموم متوجه جنگ و نزاع بود و روزگار شروع (جنگهای صلیبی) و موقعی بود که دول اروپائی شب و روز در فکر لشکر کشی به حدود ممالک اسلامی بوده و باین جهت میبایست دانایان و پیشروان آن عصر که غزالی در مقدمه آنها قرار داشت (بحکم تأثیر عامل اجتماعی) بتحریر و تشویق مردم بآموختن فنون جنگ و آماده شدن برای دفاع بپردازند ولی بعکس ما می‌بینیم که در همین موقع غزالی گوشه خلوت گرفته و بجای تشویق مردم «بآماده کردن سلاح برای دفاع از

دشمن که قرآن بآن امر کرده و غزالی خود را
طرفدار آن میداند ، آنان را بخواندن او را
و آرامش طلبی دعوت میکند « (۱)

ولی فردوسی که مورد گفتگوی ماست اینطور
نیست بلکه فردوسی و شاهنامه او بهترین معرف
روح آن عصر و با روح آن عصر است که با بهترین
صورتی در کلمات متین و برجسته و جذاب فردوسی
در شاهنامه مجسم شده و نبوغ و بلندی فکر
فردوسی نیز در آن تأثیر بخشیده و در همه
جا مردم را بآماده شدن در برابر دشمنان تشویق
و تحریض کرده و این سخن را در چندین جا
و با عبارات گوناگون گفته است :

همه سر بسر تن بکشتن دهیم
از آن به که کشور بدشمن دهیم

(۱) الاخلاق عند الغزالی چاپ مصر ص ۱۵

اگر نیک دین باشی و راه جوی
بود نزد هر کس ترا آب روی
«فردوسی»

فصل دوم

اوضاع دینی عصر فردوسی

از عواملی که تأثیر آن در افکار شدیداست
اوضاع دینی است زیرا اوضاع دینی در جامعه
دنیا عموماً و در شرق خصوصاً تأثیرات فوق-
العاده داشته و میتوان گفت که تنها اوضاع
دینی بوده است که محور افکار جامعه را تغییر
میداده و آنها را بطرف ترقی و یا تنزل میکشیده
و سبب ایجاد جنگها و کشمکها و یا ظهور
نواع و بزرگان میشده و در تمام عادات و افکار
مردم اهمیت و تأثیر شایانی داشته است .
اوضاع دینی عصر فردوسی را نمیتوان در
فصلی مختصر ذکر کرد زیرا عصر فردوسی از این
حیث نیز دارای اهمیتی بسزا بوده و آزادی مذهب

از طرفی و ظهور مذاهب مختلف و اختلاف عقاید و آراء در موضوعات فلسفی از طرف دیگر و ظهور دانشمندان بزرگ در بین پیروان هر مذهب و مسلک، این عصر را صحنه مباحثات و مشاجرات مذهبی گوناگون کرده و هر دانشمندی میخواست است که مذهب خویش را بوسیله نگارش و سخنوری تأیید نماید و حتی اساساً تأسیس مدارس و سازمانهای علمی بزرگ را در این عصر برای ترویج مذهب مؤسسين آن دانسته اند (۱).

تعصب مذهبی در این دوره بآن حد و پایه رسید که حتی نسبت بخود فردوسی که در نتیجه نظم شاهنامه چنان خدمت بزرگی بملیت ایران کرد و رفتار ناهنجارش و تاریخ دوره محمودی را لکه دار و نشگین کرد؛

فصل نخست بجای آنکه پنجاه هزار دینار برای

(۱) تاریخ تمدن اسلام جلد ۳ ص ۱۹۶ و تاریخ مختصر

نظم شاهنامه باو داده شود بکنانه اینکه رافضی و
معتزلی و بالاخره شیعی مذهب است، پنجاه
هزار درم داده شد که او نیز بفقاعی و حمامی
بخشید (۱)

دوم بجرم همین عقیده از دفن او در
کورستان عمومی امتناع کردند. (۲)

از مذاهب عمده ای که در این عصر نضج یافته
و تأثیر آن در آثار ادبی بی نهایت شدید بوده
است یکی مذهب باطنیه و دوم مسلک تصوف
است (۳) و چون بطوریکه گفته شد تشریح
اوضاع دینی و ذکر مذاهبی که در عصر فردوسی
ظهور یا کمال یافته است کتابی جداگانه لازم
دارد اینست که بذکر همین کلیات اکتفا
کرده میگوییم:

همین اوضاع دینی نیز در روح شاعر توانای

(۱) و (۲) چهارمقاله عروضی چاپ تهران ص ۴۴ - ۴۶

(۳) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۳۳۲

ما تأثیر بخشیده و شاهنامه او از این مباحث
برکنار نمانده و در چندین جا به جنگ فلسفی
مذهبان رفته و فرموده است:

ایا فلسفه دانت بسیار گوی
نیویم براهی که گوئی بیوی
سخن هر چه گوئی چو تو حید نیست
بما گفتن و گفتن ایزد یکیست
ترا هر چه بر چشم بر بگذرد
بکنجد همی در دلت با خرد
چنان دان که یزدان نیکی دهش
جز آنست وزین بر مگردان منش
تو گر سخنة راه سنجیده پوی
نیاید به بن هرگز این گفتگوی (۱)
و در جای دیگر هم علاقه خود را بمسلك

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۳۴۰ و برای اطلاعات بیشتری
رجوع شود بادیات منظوم ایران جلد ۴ ص ۲۲۳ و بجاء
تعلیم و تربیت سال ۴ ص ۴۰۵ و فلسفه فردوسی ص ۱۲

اعتزال نشان داده و گفته است :

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را (۱)

و بعقیده شیعی بودن خویش در این بیتها

تصریح کرده و فرموده است :

خردمند گیتی چو دریا نهاد برانگیخته موج از او تند باد
چو هفتاد کشتی درو ساخته همه بادبانها بر افراخته
.....
بیمبر بدو اندرون با علی همه اهل بیت نبی و وصی
اگر خلد خواهی بدیکر سرای بنزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بدآید گناه منست چنین دان و این راه راه منست

بر این لادم وهم بر این بگذرم
یقین دان که خاك پی حیدرم (۲)



(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱ و چهارمقاله عروضی چاپ

تهران ص ۴۴

(۲) چهارمقاله عروضی ص ۴۴

بدانش بود مرد را آبروی
به پیداشی تا توانی میوی
« فردوسی »

فصل سوم

اوضاع علمی و ادبی عصر فردوسی

همانطوریکه عصر فردوسی پر آشوبترین
عصرهای تاریخی ایران از ظهور اسلام تا فتنه
مغول است مهمترین و درخشانترین عصر علمی
و ادبی ایران و عصری است که از حیث رواج
بازار علم و ادب تاریخ ایران نظیر آن را بخاطر
ندارد؛ علوم و فنون در این عصر درجه کمال خود
را می پیموده و افکار دانشمندان بزرگ سنگ
بنای تمدن جدید را گذاشته و در هر يك از
رشته های علمی نوابغی بوجود آورده است که
تا سالها مورد توجه جهانیان بوده اند .

در این عصر مؤسسات علمی که از سابق
بوده، مانند مکاتب و مساجد و مجالس مناظره

و بیمارستانها و کتابخانه ها رو بکمال و تمامی رفته و اساس مدارس و دانشگاهای بزرگ اسلامی که تا قرنهای مرکز دانشجوئی جهانیان بوده در این عصر گذاشته شده است که اینک بشرح هر قسمتی میپردازم:

۱ مکاتب

یکی از مراکز عمده آموزش مقدماتی که در عصر فردوسی اهمیت شایانی یافته مکاتب است. مکاتب از قدیمترین زمان جایگاه تعلیمات ابتدائی بوده و در آغاز اسلام عده آنها رو به افزایش گذاشته و عده بیشماری مکاتب با برنامه های مختلف و ترتیبات گوناگون تأسیس شده که چگونگی آنها در کتب تاریخ و ادب بطور مشروح ذکر شده است (۱)

(۱) رجوع شود باغانی جلد ۵ ص ۳ و جلد ۱۸ ص ۱۰۶ و ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۵۰ - ۵۲ که من در این فصل از این کتاب و کتاب تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان استفاده های بسیاری کرده ام.

در عصر فردوسی همین مکاتب رو بکمال
رفته و بواسطه نهضت بزرگی که در عالم دانش
پدید آمده بر عده آنها افزوده شده و تنظیم آنها
طرف توجه فوق العاده قرار گرفته است که چون
در آخر این فصل بطور مشروح از چگونگی آنها
گفتگو خواهد شد در اینجا از تفصیل آن چشم
می پوشم .

مساجد

یکی دیگر از مراکز علمی عصر فردوسی که در
تاریخ تعلیم و تربیت دنیا نیز اهمیت بسزائی
دارد ، مراکز دینی است .
مراکز دینی نه تنها از آنجهت که در شرق
اسلامی نخستین محل آموزش و پایگاه مدارس
بوده دارای اهمیت تاریخی است بلکه در تاریخ
تعلیم و تربیت ملل مسیحی و اروپائی هم دارای

اهمیت شایانی است^(۱) زیرا نخستین مرکزیکه مسیحیان برای خواندن و نوشتن و سرودهای مذهبی و حفظ کتاب مقدس داشتند « ایوان یا دهلیز یا رواق کلیسا بوده »^(۲) و اساس دانشگاه های اروپائی نیز همین کلیسا ها بوده است. چنانکه « مدرسه منظم بکلیسیای نتردام مبنای دانشگاه پاریس قرار گرفته است »^(۳)

درعالم اسلامی نیز مساجد در آغاز نه تنها برای عبادت بنا گذاشته شده بلکه فوائد دیگری نیز از این تشکیلات بر میگرفته اند چنانکه عموماً مساجد ، بزرگترین مرکز علمی و عالیترین محکمه قضا و مهمترین جایگاه ایراد خطابه های دینی و سیاسی بوده است و جنبه ایکه در اینجا ما از آن گفتگو میکنیم اهمیتی است که این مراکز در تعلیم و تربیت داشته است ؛

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۳

(۲) و (۳) تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۸۸ و ۱۱۹

از آغاز تابش نور اسلام مقنن بزرگ آن مسجد را جای درس قرارداد^(۱) و در طول مدت سلطنت خلفای اموی نیز مساجد مرکز تعلیم قرآن و حدیث و فقه بود^(۲) و مخصوصاً مسجد بصره مهمترین مرکز انتشار علوم در عهد اموی قرار گرفت و علوم کلام در این مرکز نضج و کمال یافت و بالاخره جایگاه تدریس بیشتر علوم قرار گرفت^(۳)

موقعی که در عصر عباسی دامنه علوم وسعت یافت و علوم متعدده ای در بین مسلمین رواج گرفت باز هم مرکز آنها همین مساجد بوده است^(۴)

معتزله نیز مسائل کلامی را در مسجد

(۱) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۵۲ باستاند بخاری کتاب العلم

(۲) ابن خلکان جلد ۱ ص ۲۵۷

(۳) معجم الادباء جلد ۴ ص ۱۳۵

(۴) معجم الادباء جلد ۴ ص ۲۴۳

منصور در بغداد تدریس میکردند^(۱) و در همین مساجد حوزه هائی برای شعر و ادب نیز بود چنانکه در سال ۲۵۲ مورخ شهید طبری بمصر مسافرت کرد و در مسجد عمرو اشعاری انشاء نمود^(۲) زیرا مثل دوره های بعد انشاء شعر را در مساجد قبیح نمیشمردند و حتی اشعاری که شیوة تغزل در آنها بکار رفته بود در مساجد میخواندند چنانکه کعب بن زهیر در زمان خود حضرت رسول ص در حضور آنحضرت در مسجد قصیده معرفه خود را که بامطامع «بانت سعاد» آغاز میشود انشاد کرد^(۳)

همچنین مسجد بمنزله انجمن ادبی نیز بود که در آن بنقد شعر و اصلاح اشعار شعرا می پرداختند چنانکه ابوالفرج مورخ شهیر در ضمن شرح حال چند تن از شعراء باین قسمت

(۱) دائرة المعارف اسلامی ماده مسجد

(۲) معجم الادباء جلد ۶ ص ۴۳۲

(۳) عقد الفرید جلد ۳ ص ۱۲۶

تصریح کرده است (۱)

در عصر فردوسی رونق مساجد رو با افزایش گذاشت و مساجد بسیاری که هر يك مركز مهمی برای تدریس شدند بنا گذاشته شد که مهمترین آنها جامع الازهر مصر است.

جامع الازهر مصر در سال ۳۵۹ هجری (۹۷۰ میلادی) بنا شده و در سال ۳۷۸ مدرسه منظم بآن تأسیس گردیده (۲) که دانشجویان از ممالك مختلفه اسلامی ازهر سو بدان رونهاده (۳) و اخیراً عده آنها بالغ بر دوازده هزار شده و در اواخر زندگی فردوسی یکی از بزرگترین مؤسسات علمی اسلامی بوده است.

۳

مجالس مناظره

دیگرازمرا کز مهم تعلیم و تربیت مجالس

(۱) اغانی جلد ۱۵ ص ۱۱۳ و جلد ۳ ص ۱۴۸

و جلد ۱۸ ص ۷۹

(۲) تمدن اسلام و عرب گوستاو لوبون ص ۳۰۳

(۳) تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان جلد ۳ ص ۱۹۳

مناظره بود که در منازل و قصرهای سلطنتی و مساجد تشکیل میشد و در مسائل فقه و نحو و صرف و لغت و مسائل دینی بحث میکردند و حکایات بیشماری که در کتب مختلفه از مناظرات دانشمندان موجود است تعدد و کثرت آنها را ثابت مینماید^(۱)

این مجالس نیز در عصر فردوسی در بافزایش گذاشت و مناظراتی که بین شعرای دربار محمودی و دانشمندان این عصر بوده است دلیل روشنی بر رونق و رواج این مجالس است که برای اختصار از تفصیل چشم پوشید.

۴

کتابخانه ها

یکی دیگر از مراکز مهم علمی که در عصر فردوسی اهمیت شایانی کسب کرده است کتابخانه هاست.

(۱) رجوع شود بالاشباه والنظائر جلد ۳ ص ۱۵ که فصل مشروعی بند کر این مجالس اختصاص داده است.

باید دانست که توجه بکتاب و تأسیس کتابخانه از زمانهای باستان بوده است چنانکه در سال ۱۷۰۰ پیش از میلاد بابلیها کتابخانه تأسیس کرده اند که آثار آن در قرن ۱۹ کشف گردیده است و **پلوتارخ** از کتابخانه ای نام میبرد که دویست هزار مجلد کتاب داشته است^(۱) و **ابن ندیم** نویسنده کتاب معروف - الفهرست میگوید : « چونکه خسروان ایران کوشش وعلاقه بسیاری بنگاهداری علوم داشتند این است که برای حفظ کتب ، کتابخانه هائی ترتیب میدادند که از رطوبت و دستبرد حوادث دیگر محفوظ باشد تا کتب مدتهای بسیاری باقی مانده ضایع نشود و در این کار پیشرو اهل چین و هند و سایر ملل دیگر شدند و در زمان ابو معشر عده ای از کتب که بخط قدیم ایران بوده کشف شده است^(۲) و در مرو کتابخانه

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۸

(۲) الفهرست ص ۲۴۰

معمولی از کتب فارسی وجود داشته که یزدگرد پادشاه ساسانی آنها را جمع آوری کرده است (۱) در مدارس که سربانیها در بین النهرین داشته اند نیز کتابخانه های بزرگی وجود داشته و از کتابخانه های مهمی که در آغاز ظهور اسلام موجود بوده، کتابخانه معروف اسکندریه است که میگویند اعراب آنرا آتش زده اند (۲)

در عهد اموی نیز توجه بجمع آوری کتب و ترجمه آنها بزبان عربی بوده (۳) و در دوره عباسی این توجه رو بکمال رفته و تأسیس کتابخانه مهم بیت الحکمه (خزانه الحکمه) که بامر رشید یا مأمون انجام گرفته است حاکی از توجه مخصوص آنها بکتاب و کتابخانه است (۴)

(۱) ضحی الاسلام جلد ۱ ص ۱۸۰

(۲) یرفسور شبلی رساله ای نوشته و با تحقیقات دقیق خویش بی حقیقت بودن این شهرت را ثابت کرده است که بفارسی نیز ترجمه و در چاپخانه ارمغان بطبع رسیده است

(۳) فجر الاسلام جلد ۱ ص ۱۵۹ و ۱۹۶

(۴) الفهرست ص ۱۰ و ۱۰۵ و ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۴۷

والی در عصر فردوسی توجه بکتاب و کتابخانه بسر حد کمال رسیده و بقدری این توجه شدید شده است که میگویند تنها در غرناطه هفتاد کتابخانه تأسیس گردیده است (۱) نه تنها علاقه بتأسیس کتابخانه هائی که جنبه عمومی داشته اند در این عصر رو بفزونی بوده بلکه هر يك از خلفا کتابخانه خصوصی نیز در قصر خود تأسیس (۲) و اعیان و اشراف این عصر هم جمع کتب و اینکه در کتابخانه آنها کتابی باشد که دیگران بآن دسترس نداشته باشند (و لو اینکه مورد استفاده شخصی آنها هم واقع نشود) ازمفاخر خود میشمردند (۳) عدۀ کتابخانه هائیکه در عصر فردوسی تکمیل و یا تأسیس شده است بسیار و برای اختصار

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۲۰۱

(۲) وفيات الاعیان جلد ۱ ص ۹۲ و عیون الانباء

جلد ۱ ص ۲۰۷

(۳) نفح الطیب جلد ۱ ص ۲۱۸

بذکر قسمتی از آنها که مهم‌ترند اکتفا می‌کنم:

۱ - خزانه الحکمه (بیت الحکمه) که در زمان رشید یا مأمون (اوایل قرن سوم هجری) تأسیس شده و دارای تشکیلات وسیعه از قبیل مجلس درس و مجمع تألیف و دارالترجمه مهمی بوده است که ترجمه کتب طبی و علمی بسیاری از زبانهای ایرانی و غیره در این دارالترجمه انجام گرفته است (۱)

رئیس این کتابخانه و کسانی که در آن بتعلیم و تعلم پرداخته‌اند غالباً ایرانی و از دانشمندان مشهورند مانند منجم معروف محمد بن موسی خوارزمی و فضل بن نوبخت و بنی شاکر (۲)

این کتابخانه قریب سه قرن بعد از فردوسی (زمان فتنه مغول ۶۵۶ هجری) باقی مانده و در عصر فردوسی مورد توجه تمام دانشمندان

(۱) اخبار الحکماء ص ۳۸۰ و الفهرست ص ۱۰ و سرح العیون ص ۱۳۲

(۲) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۲۰۱

بوده است .

۲ - کتابخانه حکیم خایفه اندلس است
(۳۵۰ - ۳۶۶) که تنها فهرست دیوانهای
این کتابخانه ۴۴ عدد بیست ورقی بوده که
اگر فرض کنیم که در هر صفحه نام ۲۵ دیوان
برده شده باشد مجموع تمام کتب این کتابخانه
بالغ بر ۴۴۰۰۰ مجلد خواهد شد (۱) و اگر
گفته ابن خلدون را بپذیریم مجموع تمام کتب
این کتابخانه بالغ بر ۴۰۰۰۰۰ مجلد بوده
است (۲)

(۱) ابن خلدون جلد ۴ ص ۱۴۶ و تاریخ تمدن اسلامی
جلد ۳ ص ۲۰۱ و گوستاولوبون راجع بکتابخانه الجاکم دوم
هم گوید که در این کتابخانه « ششصد هزار جلد کتاب وجود
داشت که ۴۴ جلد آن مخصوص فهرست کتابخانه بوده است ،
در این مورد یکنفر درست گفته که **شارل عاقل** در چهارصد
سال بعد که کتابخانه دولتی پاریس را تأسیس کرد بعد از
زحمت های زیاد فقط توانست نهصد جلد کتاب جمع آوری
کند که يك ثلث آن هم کتب مذهبی بوده است » رجوع
شود بتمدن اسلام و عرب چاپ اول ص ۵۷۴
(۲) نفع الطیب جلد ۱ ص ۱۸۲ و ۱۸۶

۳ - کتابخانه عزیز بالله ثانی خلیفه فاطمی است که در سال ۳۶۵ بخلافت رسیده و در قصر قرطبه کتابخانه ای تأسیس کرده است که میگویند دارای ۱۶۰۰۰۰۰ مجلد کتاب بوده است (۱)

۴ - کتابخانه شاپور بن اردشیر وزیر دانشمند بهاءالدوله دیلمی است که در سال ۳۸۱ هـ در محله کرخ بغداد تأسیس کرده و ریاست آنرا عبدالسلام بصری لغوی مشهور که در سال ۴۰۵ وفات یافته داشته است (۲) و همین کتابخانه است که در سال ۴۴۷ موقع ورود طغرل سلجوقی بغداد آتش گرفته و کتب آن از بین رفته است (۳)

(۱) مقریزی جلد ۱ ص ۴۰۸ وضعی الاسلام جلد ۲ ص ۶۴ و تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۲۰۲
(۲) طبقات الادباء ص ۴۱۲ و ابن خلدکان ج ۲ ص ۳۵۰
(۳) ابن اثیر جلد ۱۰ ص ۱۴۵ و معجم الادباء جلد ۱ ص ۷۹۹

۵ - کتابخانه الحاکم پسر عزیز بالله ثانی خلیفه فاطمی است که آنرا بنام دارالحکمه یا دارالمعرفه و نظیر و بهم چشمی بیت الحکمه بغداد در سال ۳۹۵ تأسیس کرده و قسمتهای مخصوصی برای ترجمه و تدریس و تألیف داشته و یکی از مراکز مهم بحث و تحقیق بوده است (۱)

۶ - کتابخانه نوح بن منصور سامانیست که در بخارا تأسیس کرده و دانشمند بزرگ همعصر فردوسی **ابوعلی سینا** در وصف آن گوید: « من در آن کتابهائی دیدم که مردم اسم آنها را کمتر شنیده اند و خودم قبلاً آنها را در جائی ندیده بودم » (۲)

شرح کتابخانه ها و توجهی که برای جمع آوری کتب در عصر فردوسی شده و کتابخانه هائیکه در این عصر موجود بوده است چنانکه

(۱) ابن خلدون ج ۴ ص ۷۹

(۲) تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۲۰۴

گفتم در این مختصر نمی‌گنجد و فقط برای نمونه عده کتب چند کتابخانه که نسبتاً معروفند در اینجا ذکر میکنم :

اسم کتابخانه	عدد مجلدات
۱- کتابخانه طرابلس	۳۰۰۰۰۰۰
۲- کتابخانه‌های کاخ سلطنتی قاهره	۱۰۰۰۰۰۰
۳- کتابخانه مراغه	۴۰۰۰۰۰
۴- کتابخانه حکم در قرطبه	۴۰۰۰۰۰
۵- کتابخانه شاپور وزیر بهاء‌الدوله	۱۰۰۰۰۰

و مهمتر از این کتابخانه‌ها کتابخانه صاحب بن عباد و همان کتابخانه خزانه الحکمه بغداد است که متأسفانه عدد مجلدات آن معلوم نیست (۱)

۵

مدارس

یکی از مهمترین مراکز تعلیمات عالیه که نهضت علمی عصر فردوسی نیز در تأسیس آن

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۴

شرکت دارد، مدارس است.

تأسیس مدارس را تواریخ عموماً **بخواجه نظام الملک طوسی** که وزارت ملکشاه

سلجوقی را از سال ۴۵۶ تا ۴۸۵ داشته است نسبت میدهند، ولی باید دانست که اقدام خواجه بتأسیس مدارس نتیجه نهضتی است که از چند قرن پیش از او شروع شده و در عصر فردوسی رو بکمال رفته و بوسیله خواجه دانشمند بصورت تشکیلات منظم و مهم جلوه گر شده است و اینک بطور اختصار نام مدارس که قبل از خواجه نظام الملک بوده و چند باب آن در عصر فردوسی تأسیس گردیده است در اینجا ذکر میکنم^(۱)

پیش از فردوسی :

۱ - مدرسه مأمون خلیفه عباسی است

(۱) با صرف نظر از مدارس که از زمانهای خیلی قدیم در ممالک مختلفه و مخصوصاً در ایران بوده و عمده آنها همان مدرسه ایست که **انوشیروان** در جندی شاپور تأسیس کرده و در آن طب و فلسفه تدریس میشده است.

(۱۹۸ - ۲۱۸) که در نیشابور خراسان بنا
کرده است (۱)

۲ - مدرسه المعتض بالله عباسی است (۲۷۹ -
۲۸۹) که در نزدیکی قصرش شماسیه بغداد
تأسیس کرده و دارای موقوفات و برنامه و
تشکیلات مرتبی بوده است (۲)

۳ - مدرسه اسمعیل استرآبادی صوفی
است (۳)

۴ - مدرسه ایست که استاد ابواسحق تأسیس
کرده است (۴)

در عصر فردوسی :

۱ - مدرسه منظم بجامع الازهر مصر است
که در سال ۳۷۸ تأسیس گردیده است (۵)

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۴ باستاند
دائرة المعارف بریطانیا لفظ (المأمون)

(۲) مقریزی جلد ۲ ص ۲۶۲

(۳) تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان جلد ۳ ص ۱۹۴

(۴) حسن المجاهره سیوطی جلد ۲ ص ۱۸۵

(۵) تمدن اسلام و عرب گوستاو لوبون چاپ اول ص ۴۰۳

۲ - مدرسه ابن فورک است که وفات او را در سال ۴۰۶ یعنی ده سال قبل از وفات فردوسی نوشته اند^(۱)

۳ - مدرسه سعیدیه نیشابور است که آنرا امیرنصر بن سبکتگین برادر سلطان محمود غزنوی و ممدوح فردوسی بنا کرده است^(۲)

۴ - پرفسور شبلی تأسیس يك باب دانشگاه را در غزنین بخود سلطان محمود نسبت میدهند^(۳) علاوه بر اینها دو مدرسه دیگر هم قبل از **نظامیه بغداد** که آنرا اساس مدارس اسلامی میدانند موجود بوده است که :

فخست مدرسه بیهقیه است که آنرا بیهقی

(۱) ابن خلکان جلد ۱ ص ۴۸۲

(۲) طبقات الشافعیه سبکی جلد ۳ ص ۱۳۷ و

فردوسی در مدح امیرنصر گوید :

نخستین برادرش کمتر بسال که در مردمی کس ندارد همال
ز گیتی پرستنده فر نصر ز یدشاد در سایه شاه عصر
خلاصه شاهنامه ص ۷

(۳) ادبیات منظوم ایران جلد ۱ ص ۳۵

که در سال ۴۵۰ (هفت سال پیش از بنای نظامیه بغداد) وفات یافته است بنا نموده (۱) و بنا بگفته سبکی تأسیس این مدرسه قبل از تولد نظام الملک بوده است (۲)

دوم - مدرسه ایست که خود نظام الملک پیش از آنکه نظامیه را در بغداد تأسیس کند آنرا در نیشابور برای امام الحرمین در زمان سلطنت **الب ارسلان** بنا کرده است (۳)

ولسی در عین حال باید حق را گفت که نخستین کسی که مدرسه ای بزرگ و با تشکیلات و برنامه منظم تأسیس کرده و تعلیم را در آن مجانی قرار داده و برای محصلین آن شهر به برقرار کرده و جهت خدمت آنها خدمتگزارانی

(۱) مقریزی با اینکه خودش از تأسیس مدرسه المعتضد بالله در قرن سوم نام میبرد باز باین قسمت تصریح میکند که تأسیس مدارس رسمی از سال چهارصد شروع شده و نخستین آنها مدرسه بیهقیه است که مردم نیشابور آنرا بنا کرده اند .

(۲) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۴۹

(۳) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۴

تعیین نموده و در راه تشویق و ترغیب مردم
بکسب دانش و هنر جدّ بسیار کرده ، خواه
نظام الملك است. زیرا تا آن تاریخ سابقه نداشت
که کسی (چنانکه نظام الملك کرد) معادل
شش ملیون دینار یا قریب سیصد میلیون
(۳۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال در راه تأسیس مدارس
و تشویق و تحریض مردم بکسب دانش و هنر
اختصاص دهد و تنها موقوفات يك مدرسه
(نظامیه بغداد) را شصت هزار دینار یاسه ملیون
ریال تعیین نماید .

اقدام نظام الملك بتأسیس این مدرسه و
مدارس بسیاری که در آمل و بلخ و نیشابور و
هراة و مرو و اصفهان و بصره و موصل و
بطور کلی در همه شهرهای خراسان و عراق بنا
نمود (۱) و اهمیت فوق العاده ای که نظامیه
بغداد کسب و نهضت بزرگی در ممالك مختلفه

(۱) صحیح الاسلام جلد ۲ ص ۴۹

اسلامی برای تأسیس مدارس ایجاد کرد (۱) سبب گردید که مدارس که قبل از خواجه تأسیس شده بود در بوته فراموشی افتاد و او (همانطوریکه سزاوارش بود) نخستین مؤسس مدارس اسلامی شناخته شد و از خوشبختی عصر فردوسی این امتیاز را دارد که از این نهضت بزرگ هم بی بهره نبوده و بطوریکه گفته شد چهار مدرسه در این عصر تأسیس شده و مقدمه نهضت بزرگ دوره نظام الملک فراهم گردیده است.

۶

مؤسسات علمی دیگر

(۱) تأثیری که تأسیس نظامیه بغداد در روح بزرگان آن عصر کرد بقدری شدید بود که قرنی چند نگذشت که تنها در غرناطه ۱۳۷ مدرسه و در بغداد ۳۰ مدرسه و در دمشق و اسکندریه ۴۰ مدرسه و در سایر شهرهای مهم اسلامی بهین نسبت مدارس بسیاری تأسیس گردید. رجوع شود بتاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۶-۱۹۷ و تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۲۹۷ - ۳۱۳ و تمدن اسلام و عرب ص ۵۳۷

غیر از این مؤسسات علمی که گفته شد
مراکز علمی دیگری نیز در عصر فردوسی وجود
داشته است که عمده آنها :

نخست بیمارستانهاست که برای تعلیم طب
و فلسفه مخصوص بوده و مهمترین آنها که بیمارستان
عضدالدوله است در سال ۳۶۸ در بغداد تأسیس
گردیده و بیست و چهار پزشک ماهر در قسمتهای
مختلفه جراحی و طبیبی آن مشغول کار بوده اند .
دوم - مجالس درس است که در منازل
دانشمندان تشکیل میشده است (۱) که مجبورم
برای اختصار رساله از تفصیل آنها چشم پیوشم .

طرز اداره و چگونگی این تشکیلات علمی

طرز اداره همه این تشکیلات علمی یکسان
و متحد نبوده و آنچه تقریباً نسبت به تمام آنها
میتوان گفت عمومیت داشته است در اینجا

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۸۲ - ۱۹۸

مختصراً ذکر میشود :

۱

عمومی بودن تعلیمات

میدانیم که از قدیم در بعضی از کشورها تعلیمات، مخصوص طبقه اعیان بوده و فقرا و طبقات سوم از آن محروم بوده‌اند، در بعضی از ممالک هم زن‌ها حق گرفتن تعلیمات نداشته‌اند. از آغاز اسلام « جستجوی دانش بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان واجب شد » (۱) و تمام طبقات در برابر آن یکسان شناخته شدند. در عهد متوکل عباسی و « بقرمان او در سنه ۲۳۵ اطفال اهل ذمه از ورود بمکتبهای مسلمانان ممنوع شدند » (۲) ولی در عهد فردوسی ابواب تمام آموزشگاه

(۱) اشاره بگفته حضرت رسول است که فرمود :

« طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمه »

(۲) تعلیم و تربیت سال ۴ ص ۳۴۷ باستناد شذرات -

الذهب جلد ۲ ص ۸۲

ها بر روی همه طبقات از زن و مرد مفتوح گردید و «حتی بندگان و کنیزان و میتوانسته اند بتعلیم و تعلم بپردازند»^(۱) و همین کارسبب گردید که زنهای بزرگ و دانشمندی ظهور کردند و در بین همه طبقات دانش اندوزی رواج بی اندازه گرفت و این عصر بوجود دانشوران بزرگ و نامی زینت یافت که در جای خودش نام آنها گفته خواهد شد .

۲

درجات تعلیم

در عصر فردوسی مثل دوره های قبل از او درجات تعلیم معلوم نبوده و مدرسه ای که خاص تعلیم ابتدائی و متوسطه و یا عالی باشد وجود نداشته است بلکه تعلیم دارای يك مرحله بوده که از مکتب خانه آغاز و بحلقه های درس که در مساجد و کتابخانه ها و اخیراً

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۸

در مدارس تشکیل می یافت ختم میگردیده است، و بعضی بهمان تعلیم خواندن و نوشتن اکتفا میکرده و بعضی هم پس از اتمام مکتب بحلقه های درس وارد میشده و از شهری بشهر دیگر نیز مسافرت میکرده اند؛ (۱)

مسافرت های علمی

مسافرت با اینکه در آن زمان دارای زحمات بیشماری بوده و بهمین جهت « سفر

را پاره ای از عذاب » دانسته اند ولی چون عشق بدانش اندوزی بسرحد کمال بوده است « دوری از وطن را در جستجوی کمال و بلندی » (۲) لازم دانسته و حتی بعضی « مسافرت ازدورترین نقطه شام را بدورترین نقطه یمن برای آموختن

(۱) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۶۶

(۲) اشاره باین گفته منسوب بحضرت علی است که،

تقرب عن الاوطان فی طلب العلمی

فسافر ففی الاسفار خمس فوائد؛

تفرج هم و اکتساب معیشت

و علم و آداب و صحبة مناجد

یک کلمه لازم شمرده و بعضی هم برای آموختن
یک حرف مسافرت میکرده اند « (۱)

این علاقه در تعقیب امر : « جستجوی
دانش کنید هر چند در چین باشد » (۲) دائماً
او بتزاید بونده و در عصر فردوسی صورت کمال
یافته است که برای نمونه مسافرت های علمی
دانشمند بزرگ این عصر ابوعلی سینا را میتوان
نشان داد. ۳

امتحانات

در این مؤسسات علمی امتحانات بمعنی
امروزی وجود نداشته و ارتقاء از مرحله ای
بمرحله دیگر موکول بر امتحان نبوده است و
حکم بدانشمندی یا بیدانشی اشخاص از طرف
جامعه صادر میشده (۳) و این موضوع اگرچه

(۱) جامع بیان العلم ص ۹۴ - ۹۵

(۲) مقصود فرموده پیغمبر بزرگوار است که فرمود :

« اطلبوا العلم ولو بالصین »

(۳) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۶۸

در عصرهای بعد از فردوسی عیوبی در بر گرفته است که هر کس بیشتر قوه فریب دادن مردم عامی داشته بیشتر میتواند است کسب جاه کند و دانش شرط عمده نبوده است . ولی در عصر فردوسی که عده دانشمندان بسیار بوده و حقیقت هر مدعی بزودی آشکار میشده همین موضوع سبب گردیده است که دانشجویان بیشتر در کسب دانش جد و جهد کنند تا در نزد دانشمندان رسوا نشده به بی دانشی شهره نگردند . و باید دانست که فردوسی امتحانات را برای ارتقاء از درجه ای بدرجه بالاتر لازم میداند که در ضمن شرح عقاید او از آن گفتگو خواهیم کرد .

۴

عده دانشجویان

از توجهی که بدانش و دانش اندوزی در این عصر بوده است میتوان بکثرت عده دانشجویان

بی برد، ولی بطور تحقیق نمیتوان عده هر يك از مؤسسات علمی را تعیین نمود.

بطور کلی کثرت عده شاگردان هر مؤسسه تابع شهرت استادان آن بوده است. چنانکه ابوبکر رازی پزشک معروف آغاز این عصر (وفات ۳۳۲) علاوه بر آنکه خود عده بسیاری را تعلیم میداد هر يك از شاگردان او نیز بتعلیم عده ای پرداخته و آنها هم باز عده دیگر را تعلیم میدادند (۱)

دیگر از دانشمندانی که در این عصر بکثرت شاگرد معروفند فارابی است (وفات ۳۳۹) که صد ها دانشجو در حوزة درس او تحصیل اشتغال داشتند.

ابوعلی سینا بزرگترین دانشمند این عصر نیز بکثرت شاگرد معروف است (۲)

(۱) الفهرست ص ۴۱۶ و شرح حال ابن سینا ص ۲۴

(۲) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۸

شهریه

در این مؤسسات برای گرفتن شهریه رویه متحدی وجود نداشته است ، زیرا تشکیل حوزه های درس در مساجد و مجالس مناظره و کتابخانه ها از طرف مؤسسين آن مجاني بوده و مدارس هم بطوريكه گفته شد شهریه نمیگرفته اند . تنها مكاتب است كه در بعضی از آنها از همان آغاز كه شروع بتأسیس مكتب شد ، گرفتن شهریه مرسوم^(۱) و بعضی هم مجاني بوده^(۲) و حتی گرفتن شهریه را ننگ و عار میدانسته و کسی را كه شهریه میگرفته است مورد سرزنش قرار میداده اند^(۳) .

در عصر فردوسی نیز همین رویه برقرار بوده است ولی در این عصر بواسطه توجه کاملی

(۱) جامع بیان العلم جلد ۱ ص ۹۸

(۲) کتاب المعارف ص ۱۸۵

(۳) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۵۱

که بدانش بوده از عده مکاتب شهریه بگیر کاسته
و بر عده مکاتب مجانی افزوده شده است .

۶

تنبيه بدنى

اساساً تنبيه بدنى در مكاتب از آغاز پيدایش
آنها معمول بوده است چنانکه در **روم قدیم**
« دسته چوب برای تنبيه طفل از لوازم بشمار
میرفت زیرا تنبيه بدنى فراوان بود » (۱) در این
مکاتب نیز تنبيه و حبس معمول بوده است چنانکه
ابوالفرج در ضمن شرح حال ابراهیم موصلى گوید:
« موقعیکه بمکتب دار سپرده شده بود چون
چیزی نمی آموخت همه شش دچار تنبيه و حبس
مگردید تا بناچار بموصل گریخت و در آنجا
بآموختن غناء پرداخت » (۲) و همچنین **ابونواس**
از « تنبيهاتیکه در مکتب حفظ معمول بوده »

(۱) تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۷۲

(۲) اغانی جلد ۵ ص ۳

شکایاتی کرده است^(۱) و روی هم رفته در اینکه از همان آغاز تنبیه بدنی معمول بوده و این را کار جایی می‌شمرده اند شکی نیست . ولی باید دانست که این رویه بآن شدتی که در آغاز شروع شده بود همیشه باقی نمانده و هر چه تمدن ممالك اسلامی بیشتر شده این رویه تغییر یافته و در عصر فردوسی از شدت آن کاسته شده است .

دلیل این مطلب کتبی است که در قرون ۷ و ۸ نوشته شد و راجع بمسائل تعلیم و تربیت بحث کرده ، و با این اصل تنبیه مدنی مخالفت کرده اند چنانکه **ابن خلدون** دانشمند و مورخ مشهور در مقدمه تاریخ ذیقیت خود که در سال ۷۹۷ هجری تألیف شده^(۲) فصل مبسوطی زیر عنوان **سخت گیری بردانش آموز بحال آنها**

(۱) ضحی الاسلام ص ۵۱ - ۵۲

(۲) تاریخ آداب اللغة جلد ۳ ص ۲۱۰

زبان آورا است نگاشته است که اینك قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنم ، میگوید: « علت اینکه سخت گیری بردانش آموزان زبان آورا است این است که این کار سبب ناتوانی جسم دانش آموز میشود و ناتوانی جسم بحال متعلم خصوصاً متعلمین کم سن مضر است ... و سخت گیری بردانش آموزان و همچنین خدمت گذاران سبب افسردگی آنها و مانع از نمو جسمانی و روحانی آنها میگردد و نشاط روح را از آنها میگیرد و آنان را بتنبلی و دروغگوئی و دو روئی وادار میکند زیرا كودك همیشه خود را مجبور می بیند که برای فرار از تنبیه بچیزهائی تظاهر کند که در او نیست و تکرار این عمل علت تکوین عادت دروغگوئی و مکرو دوروئی در او میشود و همچنین غیرت دفاع از نفس و خانواده که دو اصل اساسی اجتماعی هستند از او گرفته میشود و هم خوی انکاء

بنفس از او سلب میشود و اتکالی بار می آید
و از این رو بتنبلی و لا ابالی گری افتاده قوه
کسب فضائل و اخلاق پسندیده از او گرفته
میشود...» (۱)

علاوه بر فصل فوق راجع بمسائل تعلیم و
تربیت در این کتاب فصول بسیاری نوشته شده
که همه آنها مطابق با جدید ترین آراء تعلیم
و تربیت عصر حاضر است و بقدری با آنها موافقت
دارد که شخص باشتباه افتاده و تصور میکند که
شاید بواسطه ترجمه هائیکه از این کتاب بزبان
های خارجی شده، اساس تعلیم و تربیت جدید
بر روی افکار این دانشمند بزرگ گذاشته
شده است.

مقصود از ذکر این قسمت این بود که ظهور
این افکار در قرن هشتم نتيخه نشوء و ارتقائی
است که افکار عموم جامعه اسلامی در اینمدت
(۱) رجوع شود بمقدمه این خلدون چاپ اول مصر ص ۴۹۷

کرده و در قرن هشتم باین صورت کامل جلوه گر شده است و بر روی این اصل میتوان دانست که سخت گیری و تنبیهات شدیدۀ ای که در آغاز ظهور مکاتب مجری بوده است در عصر فردوسی بآن شدت معمول نبوده و تا درجه ای تخفیف یافته است که در ضمن شرح عقاید فردوسی راجع باین موضوع بذکر آن خواهم پرداخت .

۷

برنامه

از آغاز تأسیس مکاتب برنامه آنها متحد نبوده است ؛ بعضی بتعلیم خواندن و نوشتن و قرآن اکتفا کرده و در بعضی هم علوم عربیت و نحو و عروض تعلیم میشده است (۱)

در مدارس نیز همین رویه معمول و بسته برأی شاگرد بوده است ، مثلاً برنامه کسیکه میخواسته است نویسنده شود غیر از برنامه

(۱) کتاب المعارف ص ۱۸۵

کسی بوده که میخواست است محدث یا پزشک و یا فیلسوف بشود. و در هر صورت بطور کلی تمام افراد این نکته اساسی را جزء برنامه قرار میداده اند که اولاً « اطفال را معتقد بخدا و شریعت بار آورند » (۱) و سپس بنا برآی معلم و اختیار شاگرد دروسی را که لایق هر پیشه است و شاگرد آنرا! انتخاب کرده است بآنها بیاموزند (۲) و همین برنامه است که در نظر فردوسی که گفتگوی از عقاید او در تعلیم و تربیت موضوع این رساله است دارای اهمیت بوده و بآن تصریح کرده و فرموده است :

ز دانش نخستین بیزدان گرای
که اویت جان ترا رهنمای
ترا دین و دانش رهند درست
ره رستگاری بیایدت جست (۳)

(۱) تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۳۰۴

(۲) ضعی الاسلام جلد ۲ ص ۶۹

(۳) خلاصه شاهنامه فردوسی ص ۳ و تاریخ مختصر تعلیم

و تربیت ص ۳۰۴

نتیجه این نهضت علمی :

نتایجی که از این نهضت علمی و ادبی پدید آمد بقدری فراوان و آثار آن بحدی زیاد است که نتوان در چندین کتاب بیان کرد و اینک بطور فهرست قسمتی از آنها در اینجا ذکر میشود :

۱ ترقی علوم

در این عصر نهضتی که در زمان مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸) بوسیله ایرانیان در عالم علم و دانش ظهور کرد صورت کمال گرفت و آن درخت در این موقع بارور شد، در هر يك از رشته های علمی کتب بسیار تألیف و کتب مهمه لغت در این عصر تدوین گردید، انشاء اسلوب و روشی تازه گرفت، فلسفه و حکمت نضج و کمال یافت و جمعیت اخوان الصفا بنوشتن و رسائل خویش پرداختند، قواعد علوم طبیعی و طب تدوین و همان طریقه ای اتخاذ شد که امروز پیروان فلسفه نشوء و ارتقاء همان

طریقه را بکار میبرند ، خیالات شعری توسعه یافت و شعر فلسفی که مبنی بر مشاهده و تجربه و تفکر در حکمت وجود است ظهور یافت ، انتقاد شعری و ادبی در این دوره بسرحد کمال رسید و اشعار حماسی ظهور کرد (۱) که نمونه کامل آن شاهنامه فردوسی است .

۲

تعدد علوم

در این عصر دامنه علوم بقدری وسعت یافت که عده آنها از سیصد شعبه تجاوز کرد و باین صورت تقسیم کرده اند :

- ۱- علوم مربوط بنوشتن ۹
- ۲- « تاریخ و بطور کلی علوم لفظی و زبانی ۴۴
- ۳- « شرعی بیشتر از ۱۰۰
- ۴- « ریاضی و طبیعی و تاریخ طبیعی و غیره ۱۲۳
- ۵- « حکمت نظری ۸
- ۶- « ذهنی ۵

(۱) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۲۳۱

آغاز بنوشتن **دائرة المعارف** در این عصر
گردید که کتاب عقد الفرید ابن عبدربه (وفات
۳۲۸ یا ۳۴۸) و احصاء العلوم فارابی (وفات
۳۳۹) و مفاتیح العلوم محمد بن احمد خوارزمی
(وفات ۳۸۷) از آن جمله است.

علم تدبیر منزل در این عصر بقدری ترقی
کرد که تا اواخر قرن ۹۹ در دنیا رایج وقواعد
آن معمول بود زیرا بقدری قواعد آن صحیح
تنظیم گردیده بود که در طول مدت هزار سال
ممکن نشد که در آن تغییری داده شود و هنوز
هم قسمت مهمی از قواعد آن بر جا وقابل تغییر
نیست (۱)

در سیاست واقتصاد سیاسی و همچنین

علم عمران وغیره نیز در این عصر کتب بسیاری
نوشته شد که هنوز مورد توجه است.

(۱) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۲۳۱ - ۲۳۲

باستناد مفاتیح الساده

فن تاریخ و جغرافیا در این دوره کمال یافت و کتاب فهرست ابن ندیم که نخستین کتاب تاریخ ادبی است در این عصر تألیف گردید و چون شرح کلیه علوم و کتب بسیاری که در هر رشته در این عصر نوشته شده از عهده این کتاب بیرون است اینست که بهمین مقدار اکتفا کرد.

۳

ظهور دانشمندان بزرگ

در نتیجه این نهضت بزرگ علمی، درخشنده ترین ستارگان علم و ادب ایران در این عصر ظهور کردند که تابش نور علم و دانش آنها تا قرنهای تمام جهان را روشن داشت.

در این عصر است که از فلاسفه، ابوبکر رازی (وفات ۳۲۲) و فارابی (وفات ۳۳۹) و ابن مسکویه (وفات ۴۲۱) و ابوعلی سینا (۴۲۸) و ابو ریحان بیرونی (وفات ۴۴۸)

و از فقها کلینی (وفات ۳۲۹) و ابن بابویه
(وفات ۳۸۱) و سیدرضی (وفات ۴۰۶) و
از نویسندگان ؛ حمزه اصفهانی (وفات ۳۶۰)
و بلعمی (وفات ۳۶۶) و خوارزمی (وفات
۳۸۳) و صاحب بن عباد (وفات ۳۸۵) و
بدیع الزمان همدانی (وفات ۳۹۸) و قابوس
و شمگیر (وفات ۴۰۳) و ثعالبی (وفات ۴۲۹)
و بیهقی (وفات ۴۷۰) و از شعراء ؛ دقیقی ،
کسائی ، عنصری ، عسجدی ، فرخی ، منوچهری
اسدی طوسی ، غضائری و صدها شاعر سخن
پرور دیگر که میگویند چهار صد تن آنها تنها
در دربار سلطان محمود غزنوی گرد آمده بودند ،
ظهور کردند که شرح حال هر يك از آنها و
تأثیری که افکار این دانشمندان در جامعه
دنیا داشته و خدماتی که بعلم و دانش کرده‌اند
کتابی جداگانه لازم دارد .

طلوع فردوسی

در چنین عصری و در بین این دانشمندان
ناگاه ستاره‌ای در باژ خراسان درخشیدن گرفت
و نتیجه آراء و خلاصه افکار یکه در مدت چند
قرن راه نشوء و ارتقاء خود را پیموده بود در
دائرة المعارف خویش که آنرا **شاهنامه** نامند
گرد کرد .

این ستاره درخشان **فردوسی** بود که اینک
بشرح حال او میپردازم :

زندگی فردوسی

نظر بآنکه در شرح حال این شاعر بزرگ
کتابهای بسیاری تألیف گردیده و جشن هزار
ساله تولد او موقع بدست نویسندگان داده و آنچه
گفتنی بوده در باره او گفته و نوشته اند و از این
رو دائرة سخن تنگ و آنچه گفته شود تقریباً
از قبیل مکررات است اینست که باختصار کامل

بذکر مختصری از شرح حال او میپردازم :
ابوالقاسم حسن بن اسحاق بن شرف متخلص
بغردوسی در باژ از قراء طابران یاطیران خراسان
« که در لغت قدیم توران ضبط شده » (۱) متولد
گردیده و تولد او را مابین ۳۲۰ و ۳۳۰ هجری
نوشته اند .

از روزگار جوانی او اطلاع کاملی در دست
نیست ، ولی آنچه مسلم است این است که از
« و قتیکه بسن رشد رسید به تحصیل علوم پرداخت
و چون از طرف پدر مالک ضیاع و عقار و از حیث
معاش آسوده بود لذا پس از فرا گرفتن علوم
متداوله بمطالعه کتب و توسعه معلومات خویش
مشغول گردید » (۲) و در فنون علم و ادب ماهر
شده بر اخبار و آیات و قصص و حکایات احاطه

(۱) دروس تاریخ ادبیات ص ۸۱

(۲) ادبیات منظوم ایران جلد ۱ ص ۶۱

پیدا کرد و ذهن خود را برای تألیف بزرگترین
داستانهای ایران پرورش داد (۱)

قضیه قدرشناسی سلطان محمود از فردوسی
و خشم گرفتن او بر چنین شاعر دانشمندی،
مشهور است. وفات فردوسی را در سال ۴۱۱
یا ۴۱۶ نوشته اند.

آثار فردوسی

۱ - منظومه یوسف و زلیخا « که آنرا
بخواهش موفق ابو علی حسن بن محمد بن اسمعیل
اسکافی وزیر بهاء الدولة دیلمی ظاهراً بسال
۳۸۶ برشته نظم کشیده است » (۲)

۲ - بعضی قطعات و ابیات متفرق که در
کتب تذکره و فرهنگ ها موجود است (۳)

(۱) تاریخ ادبیات ایران ص ۴۲ -

(۲) سخن و سخنوران جلد ۱ ص ۴۰

(۳) دروس تاریخ ادبیات ص ۹۴

۳ - شاهنامه است که مهمترین اثر او و
« تنها کتاب قصه نیست ، فلسفه هست ، اخلاق
هست ، غزل هست و بالاخره تمام فنون سخن
هست و فردوسی از عهده تمام برآمده و حق هر
يك را بواجب ادا کرده است » (۱) و از این
روست که « هم از حیث کمیت و هم از جهت
کیفیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است
بلکه میتوان گفت یکی از شاهکارهای ادبی
جهان است » (۲) و در وصف آن « ابن الثیر در
خاتمه مثل السائر مینویسد که زبان عربی با
وجود وسعت و مفردات زیاد آن از عهده جواب
شاهنامه نمیتواند برآید و کتاب مزبور در حقیقت
قرآن عجم میباشد » (۳) و « عروضی سمرقندی

(۱) سخن و سخنوران جلد ۱ ص ۳۱

(۲) مقدمه خلاصه شاهنامه ص ۷

(۳) ادبیات منظوم ایران جلد ۱ ص ۹۶

که چهارمقاله او قدیمترین مأخذ احوال فردوسی است بعد از نقل قطعه ای از ابیات او گفته: من در عجم سخن بدین فصاحت نبینم و در بسیاری از سخن عرب هم « (۱) و از آن لحاظ که « از هر گونه حقایق و معارف و احساسات لطیف و نکات دقیق در شاهنامه فراوان است » (۲) آنرا دائرة المعارف نامیده (۳) و از آن حیث که پایه نظم را بر بلند ترین جایگاهش گذاشته است در باره آن گفته اند که: « شاهنامه سرائی با فردوسی طوسی شروع و بنام او ختم شده است » (۴)

و چون وصف این اثر بزرگ در اینجا که

(۱) چهارمقاله عروضی چاپ طهران ص ۴۳ و تاریخ ادبیات ایران ص ۹۴

(۲) مقدمه خلاصه شاهنامه ص ۲۱

(۳) شعر المعجم جلد ۴ ص ۱۸۵

(۴) تاریخ ادبیات ایران ص ۵۱

اختصار منظور است نگنجد اینست که فقط
بذکر سخن خود او که در اهمیت معنوی و
نظمی شاهنامه‌اش گفته اکتفا میکنم که فرماید:

همه رزم و بزم است و رأی و سخن
گذشته بسر سال‌های کهن
همان دانش و دین و پرهیز و رأی
همان رهنمونی بدیگر سرای (۱)

و در جای دیگر فرماید:

بناهای آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب
پی افکنم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۵۰۰

(۲) « « « ۴۰۹

بخش دوم

عقاید فردوسی در تعلیم و تربیت

نخست برای آنکه ممکن است گفته شود که تمام سخنانیکه از فردوسی در این رساله ذکر و بر عقاید او دلیل آورده شده است ، از زبان پهلوانان و اشخاصی است که شرح حال آنها را فردوسی ذکر کرده و ربطی بعقاید شخصی او ندارد زیرا تمام اینها جزء اوضاع و احوال واقعی ایران بوده و از نظر واقعہ نگاری همه را برشته تحریر درآورده است و بالاخره این مطالب را نمیتوان مقیاس افکار و خیالات شخصی او قرار داد»

این است که میگویم این توهم دور از حقیقت است زیرا تمام مطالب اخلاقی و تربیتی

که در شاهنامه فردوسی آمده همه حاکی از عقاید شخصی او و همه زاده فکر و قریحه و طبع پاک اوست زیرا وقتی که در دواوین سایر شعرای آن دوره دقت کنیم و یا تواریخی که دیگران نوشته اند از نظر بگذرانیم می بینیم که در هیچیک از آنها روبه ای که در شاهنامه برای ذکر مطالب عالیه اخلاقی و تربیتی بکاررفته، اعمال نشده و در هیچ یک از آنها در ذکر این مطالب تا این حد جد بکار نرفته است و این خود حاکیست که روح و طبع فردوسی در بیان آنها دخالت داشته و میخواست است که در شاهنامه خویش «هر چه اندر خورد با خرد» اگر چه «برره رمز و معنی»^(۱) باشد ذکر کند. و اگر فرضاً این حقیقت ثابت را نخواهیم بپذیریم نمیتوانیم این را هم منکر گردیم که

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۴

« چون بسیاری از تواریخ دیگر ایران را ملاحظه میکنیم که این سنخ مطالب در آنها یافت نمیشود و چنین نکات قابل توجهی از آنها بدست نمیآید لاقلاً باید معترف شد مطالبی را که سایر نویسندگان بنظر بی اهمیتی نگریسته و از قلم انداخته اند او ذکر آنها را لازم و ضروری دانسته است ، افعال خوب و پسندیده ای که از هر کس می بیند تحسینشان میکند و بطرز جالب توجهی آنها را جلوه میدهد ، طوری جلوه میدهد که برای دیگران سرمشق باشد و از آن تقلید کنند و نیز اشخاصی را که افعال نگوهریده و اعمال بی رویه ای از آنها صدور یافته سخت مورد حمله قرار میدهد ، نکته چینی و انتقاد میکند و او بعدی مراقب انجام این وظیفه است که در هیچ موردی از آن غفلت نمیورزد»^(۱) و بقدری

(۱) ادبیات منظوم ایران جلد ۴ ص ۲۱۳

در ذکر مطالب اخلاقی و تربیتی علاقه نشان
میدهد که میتوان گفت اساساً مقصودش از نظم
شاهنامه بیان همان نکات اخلاقی و تربیتی بوده
است و این مطالب در سخنان این شاعر دانای
بزرگ بقدری فراوان است که تشریح آنها را
کتابی باندازه خود شاهنامه در خوراست و از
عهده یک رساله که اختصار در آن منظور است
ساخته نیست و اینک با رعایت این اصل بهر
قسمتی اشاره میشود و این بخش نیز به فصل
تقسیم میگردد :

فصل اول - دانش و خرد .

فصل دوم - کلیات راجع بآموزش و پرورش

فصل سوم - هدف تعلیم و تربیت .

فصل اول

خرد و دانش (۱)

۱
مهمترین چیزیکه فردوسی برای بشر
خرد لازم میداند خرد است و صریحاً
میکوید :

تو چیزی مدان کنز خرد بر تراست
خرد بر همه نیکوئی ها سر است (۲)

(۱) چونکه در نظر فردوسی خرد عین دانش و
دانش عین خرد است و باین موضوع در چندین جا تصریح
یا اشاره کرده است چنانکه گوید :

دگر با خرد مند مردم نشین
که نادان نباشد بر آئین و دین

(خلاصه شاهنامه ص ۵۹)

که دیده میشود بجای آنکه در فرد دوم از مجالست « نابخرد »
که تقیض « خردمند » است و بحکم روش سخن از آن باید
نهی میکرد، از مجالست « نادان » که تقیض « دانا » است
نهی کرده و کاملاً معلوم میشود که در نظر او مفهوم
« خردمند » با مفهوم « دانا » یکی است ، این است که
از خرد و دانش در ذیل یک فصل نام برده شد

(۲) خلاصه شاهنامه ص ۶۵۸

زیرا عقیده دارد که بدون خرد نمیتوان
اولا خدا را (که بطوریکه گفته خواهد شد
مهمترین هدف او در تعلیم و تربیت است)
شناخت چنانکه باین حقیقت تصریح کرده و
گفته است :

بنام خداوند خورشید و ماه
که دل را بنامش خرد داد راه (۱)

و ثانیاً بنیک بختی و سعادت و « ارجمندی »
در « هر دوسرا » رسید که :

ازوئی بهر دو سرا ارجمند
گسسته خرد پای دارد به بند (۲)

توجه فردوسی به **خرد** تا آن حد است که
آنها در ردیف **جان** ذکر کرده و از این دو
چیزی را مهمتر برای انتساب بمقام خدا
ندانسته و در نخستین مرتبه ای که در شاهنامه لب
بسخن گشوده فرموده است :

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۹۴

(۲) « « « ۱

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد (۱)

و سپس بیانی را خاص ستایش خرد کرده
و گفته است :

خرد افسر شهریاران بود خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس خرد مایه زندگانی شناس
کسی کو خرد را ندارد زبیش داش گردد از کرده خویش ریش
از وئی بهر دو سرا ارجمند گسسته خرد پای دارد به بند
خرد چشم جانست چون بگری تو بی چشم شادان جهان سپری
همیشه خرد را تو دستور دار بدو جانت از ناسزا دور دار (۲)

و بقدری خرد در دیده او بزرگ است که
حتی در دعای بر فیروزند مرده خویش چیزی
غیر از این نمیخواهد که ایزد، خرد را برای
او جوشن و حافظ از عذاب قرار دهد و میگوید :

روان تو دارنده روشن کناد
خرد پیش جان تو جوشن کناد (۳)

همین طور که خرد و خردور را ستوده

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱

(۲) « « ۱

(۳) « « ۷۸۳

نابخردان را در موارد بسیار سرزنش کرده و حتی اگر میخواهد از کسی بزشتی نام برد در نظر **فردوسی** کافیهست که او را بنابخردی نسبت دهد و یا او را بی خرد مخاطب نماید چنانکه نخستین خوی زشتی که کیخسرو بافراسیاب نسبت میدهد **کم خردی** است و فردوسی در این مورد گوید :

چنین داد پاسخ که آن کم خرد

بید روی گیتی بسی بسپرد

و بالاخره سخنان فردوسی در ستایش خرد بقدری فراوان است که شاید عدد آنها از هزار افزون باشد و کمتر صفحه ای از شاهنامه توان دید که در آن ذکری از ستایش خرد نشده باشد این است که فقط بند کر يك سخن او که در چندین جا و با عبارات گوناگون تکرار کرده است اکتفا میکنم که گوید :

نگهدار تن باش و آن خرد
چو خواهی که روزت بید نگذرد

۲ سخنانی که راجع بدانش و تحریض
دانش و تشویق بکسب آن گفته نیز شماره
آنها بسیار است و اینک مختصری از آن جمله
ذکر میشود .

میاسای از آموختن يك زمان
ز دانش میفکن دل اندر گمان (۱)

⊗

اگر دانشی مرد راند سخن
تو بشنو که دانش نگردد کهن (۲)

⊗

نگه کن بجائی که دانش بود
ز داننده کشور برامش بود (۳)

⊗

چنین داد پاسخ که دانش به است
چو دانا شود بر مهان بر مه است (۴)

⊗

چنین گفت گوینده دهقان پیر
که دانش بود مرد را دستگیر (۵)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۷۰۶

(۲) « « « ۶۲۹

(۳) « « « ۶۳۳

(۴) « « « ۷۰۲

(۵) « « « ۷۹۵

و حتی نمیخواهد که رستم پهلوان داستان
او بی دانش باشد و از زبان او گوید:
بیزدان چنین گفت کای دادگر
تو دادی مرا دانش و زور و فر (۱)

و در مقابل، دشمنان او را وقتی که میخواهد
بزشتی نام ببرد بی خرد (چنانکه گفته شد)
و بی دانش میخواهند و میگویند:

چنین گفت بیدانش افراسیاب
چنین روز خود دیده بودم بخواب (۲)

چه دانشی باید آموخت فردوسی برای آموختن
دانش خاصی را در نظر
نگرفته و بطور کلی کسب هر دانشی که سبب
نیک بختی گردد لازم میدانند و در این مورد
گفته است:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی
بیایی ز هر دانشی رامشی (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۲۴

(۲) « » ص ۴۴۷

(۳) « » ص ۵۹



زهر دانشی چون سخن بشنوی
ز آموختن يك زمان تقنوی (۱)

عام و عمل فردوسی بر خلاف گویندگان
دیگر، دانش را بدون عمل نمیخواهد و همیشه
دانائی را با توانائی آرزو میکند و در این مورد
نیز سخن بسیار گفته است که از آنجمله است:



کسی کو بدانش توانگر بود
ز گفتار کردار بهتر بود (۲)



بگفتار خوب از هنر خواستی
بکردار پیدا کند راستی (۳)



توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود (۴)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱

(۲) « « ص ۲۸

(۳) « « ص ۷۰۱

(۴) « « ص ۱

و چون دامنه این موضوع بسیار وسیع و سخنان فردوسی در تحریض بدانش اندوزی و توأم کردن علم را با عمل فراوان است و نتوان در این مختصر نوشت این است که این فصل را بیکي از سخنان او که اقتباس از آیه قرآنی کرده و روش استفهام انکاری را بکار برده است خاتمه میدهم که فرماید :

**ولیکن از آموختن چاره نیست
که گوید که دانا و نادان یکیست ؟**



فصل دوم

کلیات راجع به آموزش و پرورش

فردوسی در طرز و چگونگی تعلیمات و مسائل اساسی مربوط بآموزش و پرورش نیز سخنان فراوان دارد و میتواند گفت در کمتر موضوعی است که عقاید بلند خویش را اظهار نکرده باشد که چون اختصار رساله گفتگوی تفصیلی را اجازه نمیدهد بطور مختصر قسمتی از آنها ذکر میشود :

۱

لزوم تعلیمات عمومی

در زمان حیات فردوسی در بعضی از ممالک تعلیم و تربیت بطبقه‌ای خاص مخصوص بود و تعلیمات عمومی رواج نداشت سهل است که بحکم قانون باید طبقه مخصوصی بدانش اندوزی میپرداختند و عموم محروم بودند و بطوریکه

گفته شد^(۱) در تمدن اسلامی این ترتیب در ممالك تابعه اسلام منسوخ گردید و تعلیمات آزاد شد و ابواب آموزشگاه ها بر روی تمام طبقات مفتوح گردید .

فردوسی نیز این رویه را تعقیب کرده و تمام افراد را (اعم از مرد و زن) بدانش اندوزی خوانده و تعلیمات عمومی را لازم دانسته است . سخنان او در این مورد بسیار و اینک مختصری از آنها ذکر میشود :

۱ راجع باهمیت و لزوم تعلیم
آموزش پسران پسران سخنان او بقدری فراوان است که میتوان گفت در کمتر صفحه از شاهنامه باین موضوع اشاره یا تصریحی موجود نیست و چون قسمتی از آنها در فصل اول ذکر شده است در اینجا فقط بآوردن یکی از سخنان اکتفا میشود که فرماید :

(۱) رجوع شود به صفحه ۵۳

چنین گفت داننده دهقان پیر
که دانش بود مرد را دستگیر (۱)

۲ از ستایش که فردوسی از
آموزش دختران تهمینه کرده او را بدانش

مندی میستاید علاقه او بدانشمندی و دانش
اندوژی زنان کاملاً معلوم میگردد چنانکه گوید:

چو رستم بدانسان پریچهره دید
ز هر دانشی نرد او بهره دید (۲)

که دیده میشود یکی از جهات توجه رستم
باو دانشش بوده و در مورد خواهر بهرام نیز
گفته است:

تو کوئی که گفتارش از دفتر است
بدانش ز جاماسب نامی تر است (۳)

که ملاحظه میشود **دانش** را جزء بهترین
صفات او دانسته و در نتیجه، کسب آنرا برای

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۷۹۵

(۲) « « « ۱۵۸

(۳) « « « ۷۵۶

زنان سزاوار و لازم شمرده و در جای دیگر هم (۱) **خردمندی** را (که گفته شد در نظر فردوسی عین دانشمندی است) بعد از بزرگی و متانت برای زنان حتمی دانسته و بالاخره در موارد بسیاری بلزوم دانش اندوزی زنان تصریح کرده است که نتوان همه آنها را در این مختصر آورد. همچنین همانطوریکه برای مرد ها دانش را بتمنهایی نمیخواهد و عمل و توانائی را نیز لازم میداند برای زنان هم ته انائی و نیرومندی لازم دانسته آنرا جزء صفات خوب آنها شمرده و در وصف **گرد آفرید** از زبان سهراب گفته است:

زنانشان چنینند ایرانیان
چگونه گردان جنگ آوران؟ (۲)
که دیده میشود که زن توانا و نیرومند
تا چه پایه در دیده او مورد تحسین و ستایش

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۵۷۵

(۲) « « « ۱۶۲

بوده است ولی در عین حال باید این نکته را هم گفت که عمده چیزی که فردوسی از زنان می‌خواهد شرم و حیا و همتان و شایستگی است و دانش در مرتبه دوم است چنانکه در چندین مورد زنان را بدین صفات ستوده و گفته است :

سه چیز باشد زنان را بهی
که باشند زیبایی تخت مهی
یکی آنکه با شرم و با خواستست
که جفتش بدو خانه آراستست
دگر آنکه فرخ پسر زاید او
ز شوی خجسته بیفزاید او
سه دیگر که بالا و رویش بود
بزیب اندرون نیز مویش بود (۱)

که ملاحظه میشود ذکرى از دانش او نکرده و چون در این رساله مقصود ذکر حقایق است و نمی‌خواهم بفردوسی نسبتی دهم که در او نیست این است که باید برخلاف **پرفسور شبلی** (که فصل مبسوطی در جلد چهارم کتاب

خود^(۱) راجع بطرفداری و قدردانی فردوسی از زنان ذکر کرده است (آشکارا گفت که فردوسی گاهی هم نسبت بزنان نظر های خوبی نداشته و معلوم نیست در تحت چه تأثیری واقع شده که این مضمون را در چندین مورد و بتکرار راجع بآنها گفته است که :

چنین داد پاسخ که دختر مباد
که از پرده غیب آورد بر نژاد^(۲)
و در جای دیگر هم گفته است :
چو فرزند شایسته آمد یدید
ز مهر زنان دل بیاید برید^(۳)
و در جای دیگر هم بی مهری خود را نسبت بآنها کاملاً هویدا کرده و گفته است :
همبگفت چون دختر آمد یدید
بیایستش در زمان سر برید^(۴)
ولی البته معلوم است که این سخنان او

(۱) ادبیات منظوم ایران ص ۲۱۶

(۲) خلاصه شاهنامه ص ۴۶۶

(۳) « « ص ۲۰۳

(۴) « « ص ۷۳

نسبت بزنان غیر یارسا و عموماً در مواردی است
که از زنان بدکردار سخن میگوید و این خود
حاکی از حقیقت کوئی و پاکی پرستی این
شاعر پاک و بزرگوار است و گر نه راجع بزنان
یارسا گوید:

چو زن خو برو باشد و یارسا
مر او را جهان کی شناسد بها؟ (۱)

۲

اثر توارث در تعلیم و تربیت



فردوسی در تعلیم و تربیت باصل توارث
معتقد است و این حقیقت را در بسیاری از موارد
شاهنامه تصریح کرده است که اینک مختصری
از آنها در اینجا ذکر میشود:

دو بچه چنان چون بود دیو زاد
چه باشد خود از دیو و جادو نژاد (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۱۹

(۲) « « ص ۱۹۹



بدان تا شود با سیاوش بد
بدان سان که از گهر بد سزد (۱)



که چون بچه شیر نر پروری
چو دندان کند نیز کفر بری (۲)
که سعدی هم این مضمون را چنین پرورانیده
است که :

عاقبت کرگ زاده کرگ شود
گر چه با آدمی بزرگ شود



و باز فردوسی این مضمون را بهترین
صورتی بیان کرده و بعقیده خویش در تأثیر
توارث تصریح کرده و فرموده است :
اگر بچه شیر ناخورده شیر بیوشد کسی در میان حریر
دهد نوش او را از شیر و شکر همیشه و را پروراند ببر
بگهر شود باز چون شد بزرگ ترسد از آهنگ بیل سترک (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۰۳

(۲) « « « ۲۱۴

(۳) « « « ۲۳۰



و جای دیگر نیز این مضمون را بصورت
دیگر بیان کرده و عقیده خویش را آشکارا و در
تأثیر توارث گفته است که:

درختی که تلخ است وی را سرشت

گرش بر نشانی بیباغ بهشت

گر از جوی خلدش بهنگام آب

بیای انگبین ریزی و مشک ناب

سر انجام گوهر بکار آورد

همان میوه تلخ بار آورد (۱)

و چون این قسمت کاملاً صریح است که

او تا چه حد اثر نژاد را در تعلیم و تربیت مهم

میشمرده این است که اذن کرشادهای فراوانی

که در سخنان او هست چشم می پوشم و بد کر

این يك سخن او اکتفا میکنم که :

چنین گفت کز تخمه سام شیر

نراید بجز زورمند و دلیر (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۳۰

(۲) « « ص ۵۵۲

قضا و قدر - بخت و اتفاق

پس از آنکه بتأثیر توارث در آموزش و پرورش معتقد شدیم لاعلاجیم که بقضا و قدر نیز ایمان آورده دانش را فقط معلول کوشش ندانیم زیرا استعداد ذاتی را شرط قبول تعلیم و تربیت دانسته و استعداد هم امری است که از راد ارث منتقل شده و باختیار دانش آموز نبوده است .

در اینکه آیا فردوسی پس از آنکه باصل توارث ایمان آورده آیا بقضا و قدر هم معتقد شده است یا نه ، نمیتوان درست این حقیقت را با مطالعه اجمالی کشف کرد و باید دقت بسیار نمود چو گاهی می بینیم که فردوسی جز کوشش (با توکل) را در سعادت شخص هیچ چیز دیگر را مؤثر نمیداند و میگوید که هر کس :
بکوشد بجوید بکوشش جهان خرامد بهنگام با مهران (۱)

و گاهی هم میگوید:

چنین است رسم قضا و قدر
ز بخشش نیایی بکوشش گذر (۱)

و در جای دیگر هم میگوید:

چو بر تخمه بگذرد روزگار
چو سود آید از رنج و از کارزار (۲)

و در این حال میتوان گفت که بخت و
کوشش (هردورا) مؤثر و آن دورا چون تن
و جان میداند و این گفته او دلیل بر این مطلب
است که فرماید:

چنین داد پاسخ که بخت و هنر چنانند چون جفت با یکدیگر
چنانچون تن و جان که یارند و جفت تنومند پیدا و جان در نهفت
بکوشش نیاید بزرگی بجای
مگر بخت نیکش بود رهنمای (۳)

۴

کوشش و اغتنام فرصت

گفته شد که فردوسی «کالبد بخت را

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۶۹۹

(۲) « « ص ۸۲۶

(۳) « « ص ۷۱۶

• کوشش « میدانند و باین جهت در تشویق و تحریض بکوشش سخنان بیشماری گفته و در همان آغاز که بدانش اندوزی ترغیب میکنند میفرماید :

برنج اندر آری تنّت را رواست
که خود رنج بردن بدانش سزااست
برنج اندر است ای خردمند گنج
نیابد کسی گنج نابرده رنج (۱)
و در جای دیگر فرموده است :

بیرسید از او نامور شهریار
که از مردمان کیست امیدوار ؟
بدو گفت آنکسکه کوشا تراست
دو کوشش بدانش نبوشا تراست (۲)

فردوسی مطابق تعلیمات اسلامی کوشش را وسیله رسیدن بمقصود میدانند اما با توکل بخدا و این حقیقت را بتکرار گفته است :
سردشمنان را سپارم بیای بفرمان دادار برتر خدای (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲

(۲) « « ص ۷۱۶

(۳) « « ص ۸۶



دل و گرزو بازو مرا یار بس نخواهم جز ایزد نگهدار کس
که دیده میشود بر کوشش و بازوی خود
با یاری خدا اعتماد میکنند و این سخن را بتکرار
میگویند که :

تو مگذار هرگز ره ایزدی
که نیکی از او یست و هم زو بدی (۱)
که درست دیده میشود که اقتباس از آیه
« قل کل من عند الله » است :
همانطوریکه فردوسی کوشش را اساس
رسیدن بدانش و بلندی دانسته **گاهلی** را علت
بدبختی و بندگی و دوری از ثروت دانسته و
گفته است :

که اندر جهان سود بیرنج نیست
کسی را که کاهل بود گنج نیست (۲)



چو کاهل بود مرد بر نابکار
از او سیر گردد دل روزگار (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۹۱ (۲) خلاصه شاهنامه ص ۷۰۲

(۳) « « ص ۷۰۴



چه گفت آن سخنگوی آزاده مرد
که آزاده را کاهلی بنده کرد (۱)
از فروغ کوشش **اغتمام فرصت** است و این
را نیز فردوسی با بیابانی مؤثر گفته است که :
بهر کار هنگام جستن نکوست
زدن رای با مرد هشیار و دوست
چو کاهل شود مرد هنگام کار
از آن پس نیاید چنان روزگار (۲)



چودی رفت و فردا نیاید بیش
مده خبره بر باد اوقات خویش



برنامه تعلیمات

نکات مهمی که در نظر فردوسی مراعات
آنها در برنامه مهم است در موقع گفتگو از
هدفهای او در تعلیم و تربیت گفته خواهد شد
در اینجا این نکته را باید گفت که فردوسی به

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۲

(۲) « « ص ۹۵

برنامه های مفصل عقیده ندارد زیرا و میخواهد که علم با عمل توأم باشد و چون بار کردن مطالب بسیار بر حافظه شاگرد سبب فرسودگی او شده نشاط روح را از او میگیرد و از این رو او را سست و بیکاره میکنند و عمر او را بیهوده بیهوده میدهند و بهمین جهت است که نخست **ابن خلدون** با برنامه های مفصل و گذاشتن مواد بسیار در برنامه مدارس مخالفت کرده و فصلی مخصوص در مقدمه تاریخ خود باین موضوع اختصاص داده^(۱) و اخیراً نیز دانشمندان دیگر هم با این اصل که تفصیل برنامه باشد مخالفت کرده و منجمله یکی از وزرای معارف فرانسه گفته است : « در دارالفنون های ما جوانان را صاحب معلومات و دیپلم و دکتر در علوم میکنند اما آدم و مرد نمیکنند و بر عکس پانزده سال تمام بتخریب صفات مردی و شخصیت آنها صرف

(۱) رجوع شود بمقدمه ابن خلدون چاپ اول ص ۴۸۹

میشود « (۱)

فردوسی همیشه میخواهد که دانش آموز
مرد بکار بار آید و هر چه میداند آنرا با عمل
توأم کرده و پیش از آنکه علم خود را بمرحله
عمل برساند بکار دست نیازد و در این مورد
گفته است :

توکاری که داری نبردی بسر
چرا دست یازی بکار دگر

۶

انتخاب آموزگار

پس از آنکه برنامه تنظیم شد باید آموزگاران
لایق انتخاب کرد تا برنامه ۱ اجرا کرده از آن
نتیجه بگیرند.

فردوسی این نکته را نیز فراموش نکرده
برای آموزگاران شرایطی فائل شده است که از
آنجمله است پرهیزکاری و خردمندی و دانشمندی
و کار آزمودگی . چنانکه فرماید :

(۱) راه نو در تعلیم و تربیت جلد ۳ ص ۲۰

شو او را بخوبی بمادر سپار
بدست یکی مرد پرهیز کار (۱)



مرا راه بنما سوی بخردان
بزرگان کنار آزموده ردان (۲)



و بقدری در تأثیر دانشمندی آموزگار در
دانش آموز معتقد است که گوئی محال میداند
که دانش آموزی که در پیش آموزگار خردمند
و دانشمند پُر هنر بتحصیل پردازد، بی هنر
بارآید اینست که بطور استفهام انکاری میگوید:

چنان نامور بی هنر چون بود ؟
که آموزگارش فریدون بود (۳)



و همیشه توصیه میکند که کودکان را برای
تعلیم و تربیت « بفرهنگیان » سپارید یعنی به
آموزگارانی که دارای علم و ادب و تمدن هستند

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۴۷

(۲) « » ص ۱۹۴

(۳) « » ص ۴۳

و در اینمورد میگوید:

کسی کش بود مایه و سنگ و آن
دهد کود کان را بفرهنگیان (۱)

و در جای دیگر میگوید:

از او شادمان شد دل مادرش
بیاورد فرهنگیان را برش
بزودی بفرهنگ جائی رسید
کز آموزگاران سرش برکشید (۲)



راجع با اهمیت مقام آموزگار و دبیر اگر
معنی امروزی آنرا اراده کنیم نیز فردوسی
سخن گفته و از آن لحاظ که بجوانها خط و
انشاء می آموزند و آنها را ببلندی میرسانند،
آنان را ستوده و آموختن پیشه دبیری را توصیه
کرده و فرموده است:

دبیری پیاموز فرزندان را
چو هستی بود خویش بیوند را (۳)

(۱) تعلیم و تربیت سال ۴ ص ۴۰۶

(۲) خلاصه شامنامه ص ۶۱۹

(۳) « « « ۷۰۵

وسپس دبیری را از پیشه های ارجمند
شمرده و گفته است :

دبیری است از پیشه ها ارجمند
وزو مرد افکنده گردد بلند (۱)

و پس از آن فرموده است :

خردمند باید که باشد دبیر
همان برد بارو سخن یادگیر (۲)

و همچنین اطاعت امر آموزگار را لازم
دانسته و گفته است :

چو خواهی که رنج تو آید بپر
از آموزگاران مبر تاب سر (۳)

۷

روش آموختن

باید در نظر داشت که تعلیمات نظری وقتی
نتیجه می بخشد که با آزمایش و تعلیمات عملی
و حسی توأم باشد ، وجود لابوراتوارها و
آزمایشگاه ها و مسافرتها علمی برای این

منظور است .

فردوسی نیز در تعلیم و تربیت همین راه
مشاهده را برگزیده و این حقیقت را میتوان
از اشارات بسیاری که در سخنان اوست ، دانست
و در بعضی موارد هم تصریح کرده و گفته است :
تو دانی که دیدن به از آگهیست
میان شنیدن همیشه تهی است (۱)
و در جای دیگر فرموده است :
چو آنان دانسته با کهر
نگیرند بی آزمایش هنر (۲)

۸

تنبیه بدنی

⊗

چنانکه در بخش اول (ص ۶۰) گفته شد
اساساً در دوره های نخستین یکی از چیزهایی که
در تعلیم و تربیت وجودش را لازم میدانستند
تنبیه بدنی بود ولی این رویه کم کم تغییر یافت

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۱۲

(۲) « « « ۷۹۰

تا در زمان ابن خلدون (قرن ۸) بکلی او با این اصل مخالفت کرده تنبیه و حبس را بحال دانش آموزان مضر تشخیص داد و بطوریکه گفته شد این نتیجه نشوء و ارتقائی بود که افکار در مدت چند قرن کرده بود و اشاره شد که در زمان فردوسی تنبیه بدنی بآن شدت اول معمول نبوده است اینک چند سخن از او که دلیل بر این مدعی است در اینجا ذکر میگردد :
در مورد آزمایش و امتحان مؤبدان ، بهرام را فرماید :

گفته کرده را بند بیش آوریم
چو دیگر کند بند بیش آوریم (۱)
که درست دیده میشود که میگوید اگر او
بند نپذیرفت ، بند بر او خواهیم گذاشت و در
جای دیگر فرماید :
اگر کم کند راه آموزگار سزد کرجا بیند از روزگار (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۶۳۹

(۲) « » « ۱۱۵ »

و در هر صورت با اینکه درموارد بسیاری
این حقیقت را بتکرار میگوید که :

تو را کارهای درشت است بیش
گاهی کرک باید بدن گاه میش

و با اینکه درشتی و تندی را مانند مهر
و محبت برای تربیت بشر لازم دانسته آفریده
آنها را ستایش کرده میگوید :

خرد داد و گردان سپهر آفرید
درشتی و تندی و مهر آفرید (۱)

ولی همیشه و در هر مورد این اصل را لازم
الرعايه نمیداند و نرمی و خوی خوش را در تعلیم
و تربیت مؤثر تر دانسته میگوید :

بدان کوش تا دور باشی زخشم
بمردی بدار از گنه کار چشم (۲)

و البته آن مقدار درشتی و تندی و بیم که
اوقائل است شبهه‌ای نیست که در تعلیم و تربیت
لازم است و کنون هم با آن مقدار کسی مخالفت

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۳۱

(۲) « « « ۶۱۲

ندارد و عملاً مجری است .

۹

امتحان

در بخش اول (صفحه ۵۷) گفته شد
که فردوسی ارتقاء از مرحله ای را به مرحله دیگر
بدون امتحان و آزمایش جایز ندانسته و همیشه
این اصل را رعایت کرده است چنانکه در مورد
سیاوش گوید :

چنین هفت سالش همی آزمود

بهر کار جز پاکزاده نبود

و پس از این آزمایش است که او را در

خور ارتقاء دانسته و فرموده است :

بهشتم بفرمود تا تاج زر

همان طوق زرین و زرین کمر

نوشتند منشور بر یرنجان

برسم بزرگان و آزادگان

زمین کهستان و را داد شاه

که بود او سزاوار تخت و کلاه (۱)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۹۳

و همچنین در موارد دیگر شاهنامه هم باین
اصل اشارات بسیاری کرده است که از همه جا
مفصل تر در موضوع بهرام است که از آزمایشی
که از او کرده و او را بدانائی و توانائی آزمودند
بطور مشروح سخن گفته است (۱)



(۱) رجوع شود بخلاصه شاهنامه ص ۶۳۹

فصل سوم

هدف تعلیم و تربیت

هدفها و منظورهائی که فردوسی در تعلیم و تربیت دارد فراوان و نظریات او باندازه ای وسیع است که تشریح آن را نتوان در عهده يك رساله مختصر گذاشت زیرا فردوسی دانش آموز را از جنبه فردی و اجتماعی تحت نظر دقت خویش قرار داده و تعلیماتی که از این دو جنبه برای او لازم میدانند ذکر کرده و مثلاً در تربیت اجتماعی حتی آموختن آداب معاشرت را را بدانش آموز، از آموزگار خواسته و در وصای اسفندیار برستم درباره تربیت بهمن گفته است:

بیاموزش آرایش کارزار

نشستگه بزم و رزم و شکار

که چون این رساله گنجایش ذکر تمام منظورهای او را ندارد تنها بذکر هدفهائی که

بیشتر طرف توجه او بوده اند اکتفا میشود:

۱

خدا

در نخستین مرحله فردوسی میخواهد که
کودك خدا پرست و دوستار آیین بارآید و بقدری
در این زمینه سخن بسیار گفته است که کمتر
داستان یا قصه کوچکی را توان در شاهنامه
سراغ گرفت که این منظور را در آن پیورانیده
باشد چنانکه در آغاز شاهنامه فرماید:

چو خواهی که یابی زهر بدرها سر اندر نیاری بدام بلا
بوی درد و کیتی ز بد رستگار نکو نام باشی بر کردگار
بگفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیرکها بدین آب شوی

زدانش نخستین یزدان گرای

که او یست جان تو را رهنمای

تورا دین و دانش رهاند درست

ره رستگاری بیایدت جست (۱)

و در جای دیگر فرماید:

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۳

هر آنچه‌ز کان نر ره ایزد است
همه راه اهریمن است و بدی است (۱)

در جای دیگر :

جز از رأی و فرمان او راه نیست
خور و ماه از این دانش آگاه نیست (۲)

و در جای دیگر گوید :

جهان را بلندی و پستی توئی
ندانم چئی هر چه هستی توئی (۳)

باز هم :

بکیتی همی باش با ترس و باک
نیایش همی کن یزدان یاک
که پیروزی و شور بختی از اوست
تن آسانی ورنج و سختی از اوست (۴)

و بالاخره یزدان پرستی را اساس هر نیکوکاری
و علت سیر بشر بطرف کارهای پسندیده دانسته
و گفته است :

کسی کو بود یاک یزدان پرست
نیازد بکردار بد هیچ دست (۵)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۴۸ (۲) خلاصه شاهنامه ص ۲۵۶

(۳) « « « ۳۳۱ (۴) « « « ۴۴۸

(۵) « « « ۷۰۷

شاه

یکی از هدفهای مهم تعلیم و تربیت تقویت
قوه شاه دوستی است و شاهنامه فردوسی
مجموعه ای از داستانهای شاه پرستی ایرانیان
است و از این رو سخنان او در این زمینه فراوان
و از آنجمله است :

دلی کو ندارد تن شاه دوست
نشاید که باشد ورا مغزو یوست

چنان دان که آرام گیتی است شاه
چو نیکی کنیم او دهد پایگاه

به نیک و بد او را بود دست رس
نیازد بکین و به آزر م کس

بشهری که هست اندرو مهر شاه
نیابد نیاز اندر آن بوم راه

جهان را دل از شاه خندان بود
که بر چهر او فر یزدان بود

چو از نعمتش بهره یابی بکوش
که داری همیشه بفرمانش گوش (۱)

و در جای دیگر فرماید:

همه يك يك پيش تو بنده ايم
ز شرم تو شاها سر افکنده ايم
اگر جنگ فرمان دهد شهریار
همه جان فشانيم در کارزار (۱)

و در جای دیگر از زبان رستم پهلوان محبوب

داستان خود فرماید :

روان و تن و جان من پيش اوست
اگر گنج و تاج است اگر مغز و پوست (۲)

در جای دیگر :

گر آید بمزگانم اندر سنان
تنبم ز فرمان خسرو عنان (۳)

و در جای دیگر فرماید :

تو دیده ز شاه جهان برمدار
فدا کن تن خویش در کارزار (۴)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۹۶

(۲) « « « ۵۴۹

(۳) « « « ۳۶۵

(۴) « « « ۸۲۶

میهن

یکی دیگر از هدفهای عمده تعلیم و تربیت
ایجاد خوی میهن دوستی است و فردوسی در
این زمینه نیز سخنان بسیاری دارد که از
آنهاست :

دریغست ایران که ویران شود
کنام یلشکان و شیران شود

و تنهارستم از این جهت دوست دارد و او
را همیشه ستایش میکند که خدمتگزار ایران
و پادشاهان ایران است و در موقع گرفتار شدن
او بدست دیو نخستین افسوسش از این است که
با گرفتاری او ایران رو بخرابی خواهد رفت
و زبون افراسیاب خواهد شد این است که از
زبان رستم گوید :

جهانی از این کار گردد خراب
بر آید همه کام افراسیاب (۱)

زیرا از همان آغاز رستم را برای این
میخواهد که :

از او بیشتر بد بتوران رسد
همه نیکوئی زو بایران رسد (۱)

نه تنها فردوسی میخواهد که جوانان
علاقه مند بمیهن بار آیند بلکه میخواهد با
علاقه بمیهن ، علاقۀ بنژاد و دولت و دین و
تاریخ پادشاهان و نیاگان که مجموعۀ آنها
تشکیل ملیت را میدهند ، توأم کرد که چون
گفتگوی تفصیلی را اختصار رساله اجازه نمیدهد
بهمین يك سخن او که شدت علاقۀ اش را بنژاد
ثابت میکند اکتفا میکنم که فرماید :

هنر نزد ایرانیان است و بس
ندارند شیر ژیان را بکس

همه یکدلانند یزدان شناس
بکیستی ندارند از کس هراس

تربیت بدنی

بعقیده فردوسی نیز باید اساس تعلیمات را
طوری قرار داد که کودک، توانا و زورمند
بارآید و این حقیقت را بقدری در شاهنامه بتکرار
گفته است که میتوان گفت يك دهم شاهنامه
اختصاص باین موضوع یافته و این مضمون را
بصورت های گوناگون گفته است :

ز نیرو بود مرد را راستی
ز سستی کزی آید و کاستی

و همیشه پهلوانان داستانهای خود را نخست
بپاکدینی و آنگاه بزورمندی و دانش ستوده و
فرموده است :

سخنگوی و روشن دل و پاکدین
بکاریکه بیش آیدش بیش بین (۱)



بیالای من یور سام است و زال
ابا بازوی شیر و باکتف و یال (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۹ (۲) خلاصه شاهنامه ص ۶۲



از او باد بر سام نیرم درود
خداوند شمشیر و کوبال و خود (۱)

ونخستین چیزیکه رستم، پهلوان بزرگ
داستانهای او میخواهد و سائلیت که او را توانا
و در برابر دشمن قوی کند و میگوید:
همی اسب وزین خواهم و درع و خود
هم از تیر و ناوک فرستم درود (۲)



دل و کرز و بازو مرا یار بس
نخواهم جز ایزد نگهدارکس (۳)
و در ستایش سهراب نیز گوید:
هنوز از دهن بوی شیر آیدش
همی رای شمشیر و تر آیدش (۴)
و بالاخره میخواهد که همه جوانان مانند
رستم محبوب او با دانش و مردانگی و زور بار
آیند و در وصفش گوید:

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۶۹

(۲) « « « ۸۶

(۳) « « « ۱۰۹

(۴) « « « ۱۶۱

سرمایه مردی و جنگ از اوست
خردمندی و دانش و سنگ از اوست (۱)

۵

بهداشت

برای آنکه افراد توانا بار آیند شرایطی
است که فردوسی بآنها نیز اشاره و تصریح
کرده است که از آنجمله است مراعات بهداشت
چنانکه فرماید :

نگهدار تن باش و آن خرد
چو خواهی که روزت بید نگردد (۲)

که دیده میشود درست مفهوم گفته معروف
عقل سالم در بدن سالم است در این بیت آورده
و در جای دیگر از پر خواری که سبب فرسودگی
جسم است و در جای دیگر هم از کرداری که
علت سستی و ناتوانی تن گردد منع کرده و
گفته است :

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۹۴

(۲) « « « ۶۱۱

.....
بیگماه يك بار آمیختن گرافزون بود خون بود ریختن
همین مایه از بهر فرزند را بیاید جوان خرد مند را
چو افزون کنی کاهش افزون بود
ز سستی دل مرد پر خون بود (۱)

۶

خوشبینی

دیگر از وسائلی که سبب نیرومندی تن
میشود خوشبینی است زیرا این حقیقت ثابت
است که بدبینی آثار بسیاری در تن گذاشته
و آنرا فرسوده و ناتوان میکند.

فردوسی مراعات این اصل را نیز یادآوری
کرده و در این زمینه سخنان بسیار گفته است
که از آنجمله است :

و گر بددلی پیشه گیرد جوان
بماند منش پست و تیره درون (۲)

و در جای دیگر فرماید :

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۶۵۰

(۲) « « « ۱۱۶

دلت شادمان باید و تن درست
سه دیگر بین تا چه بایدت جست (۱)



مدار ایچ اندیشه بد بدل
همی شادی آرای و غم برگسل (۲)



همیشه خردمند امیدوار
نبیند بجز شادی از روزگار (۳)

و بالاخره سخنان فردوسی در این زمینه
بقدری بسیار است که میتوان گفت انجام هر
داستان با یادآوری این اصل شده است که :
هر آنکس که در بیم و اندوه زیست
بدان زندگانی بر بیاید گریست

۷

دوری از خشم

میدانیم که خشم سبب ناتوانی تن و روان
است و باین جهت در تعلیم و تربیت باید کاری

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۷۵

(۲) « « « ۱۹۴

(۳) « « « ۷۱۵

کرد که جوانان ازخشم دور باشند .
فردوسی نیز باین موضوع توجه داشته و
مکرر گفته است :

چو خشم آوری هم بشیمان شوی
پیوزش نگهبان درمان شوی (۱)

⊗

بهرزه درون کن دل ازخشم و کین
جهان را بچشم جوانی بین (۲)

۸

توانگری

این مسئله بدیهی است که فقر و بیچارگی
علت هرزبونی است . ملتی که فقیر و بیچاره
باشد قادر بادامه حیات نیست و نمیتواند شخصیت
خود را حفظ کند و مجبور است در برابر
هر تندبادی سر افکنده شده بهر آوازی گوش
بدهد . شخص فقیر نیز همین طور است و میتواند
گفت که فقر عزت نفس را میگیرد و از این

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۶۱۲

(۲) « « « ۳۷۹

رویکی از بدترین بلاهای جان بشر است .
 فردوسی که میخواهد جوانان با عزت
 نفس و با سر بلندی زندگی کنند آنها را نخست
 بکوشش در راه ثروت اندوزی میخواند و سپس
 راجع بزروسیم سخن گفته آنرا علت آرامی و
 شادی دانسته میگوید :

بدو گفت کسری که رامش کراست
 که دارد بشادی همی پشت راست ؟
 بدو داد پاسخ که آنکو بیم
 بود این و باشد زر و سیم (۱)

ولی درعین حال این نکته را هم فراموش
 ندارد که ثروت پرستی یکی از بدترین صفات
 بشر و سبب افسردگی روح و تن است اینست
 که میگوید :

ایا دانشی مرد بسیار هوش
 همه چادر آزمندی میوش (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۷۱۶

(۲) « « « ۱۰۰

اگر جان تو بسپرد راه آز
شود کار بی سود بر تو دراز (۱)

پس فردوسی عقیده دارد که باید جوانان
را تا آن حد که بحرص و آز و ثروت پرستی
منتهی نشود، بکسب ثروت تشویق کرد و در این
زمینه راه اعتدال را برگزید و این سخن او
را دستور کار قرار داد که :

هزینه مکن سمیت از بهر لاف
به بیپوده میرا کن اندر گزاف
میانسه گزینی بهانی بجای
خردمند خواند تو را یاک رای (۲)

۹

بلند همتی

محتاج بگفتن نیست که اگر فکر ارتقاء
طلبی در بشر نبود از آن عالم توحش باین
روزگان تمدن نمیرسید و هرملتی که این فکر
در افراد آن نباشد نخواهد توانست از بدبختی

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۵۱۹

(۲) « « « ۶۱۰

بسعادت و از پستی بکمال گراید .

فردوسی این اصل را نیز مراعات کرده و
جوانان را بداشتن همت عالی تحریض کرده و
از این رو یکی از هدفهای او در تعلیم و تربیت
بار آوردن جوانان است با همت بلند و خوی
ارتقاء طلبی و این حقیقت را در چندین مورد
(که عده آنها نیز فراوان است) تکرار کرده
و فرموده است :

بیکروی جستن بلندی سزااست
اگر در میان دم ازدهاست (۱)

⊕

بگویش که در جنگ مردن بنام
به از زنده دشمن بدو شاد کام (۲)
و در جای دیگر با بیانی مؤثر این حقیقت
را یاد آوری کرده است که :

بنام نکو گر بهیرم رواست
مرا نام باید که تن مرگ راست (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۳۷۹

(۲) « « « ۸۲۸

(۳) « « « ۳۲۸

ز نام است تا جاودان زنده مرد
که مرده شود کالبذ زیر گرد (۱)

۱۰

تعلیمات جنگی

فردوسی مردیست جنگی و دلاوری و
زور آزمائی را بی نهایت میستاید و میتوان
گفت که یکی از مقاصد نظم شاهنامه احیای
این خو بوده است و باین جهت یکی از هدفهای
او در تعلیم و تربیت، تقویت قوهٔ سلحشوری و
دلاوری و تعلیم فنون جنگ است ولی مقصودش
از جنگ جوئی و تعلیمات جنگی و زورمندی
این نیست که هر عضو قوی بضعف حمله ور شده
او را پایمال نماید بلکه جنگ و تربیت جنگی
را بی نهایت دوست دارد اما برای آنکه از حقوق
خود دفاع نماید و خواهی نکوهیده را معدوم
کند و یزدان پرستی و خواهی پسندیده را

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۲۳

رواج دهد و این حقیقت را از تمام سخنانیکه
در این موضوع گفته است میتوان فهمید که
از آنجمله است :

نخستین بزمی سخنگوی باش
بداد و بکوشش بی آهوی باش
چو کارت بزمی نکردد نکوی
درشتی کن آنگاه و پس رزمجوی (۱)



چو خیره شوی بی گنه خون مریز
مکن با جهاندار یزدان ستیز (۲)
وروی این اصل است که وقتیکه سلم کشته
میشود و لشکرش زبون میشوند میفرماید :
چو بیروز گر دادمان دستگاه
گنه کار شد رسته با بیگناه
کنون روز داداست و بیداد شد
سران ز کشتن سر آزاد شد
همه مهر جوئید و افسون کنید
ز تن آلت جنگ بیرون کنید
بجائی که تان هست آباد بوم
اگر ترک و چین است و گمرز روم

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۷۰

(۲) « « « ۲۸۴

بروشن روان بادتان جایگاه

همه نیکوئی بادتان دستگاه (۱)

سخنان فردوسی در این زمینه بسیار و از
مجموع آنها این حقیقت بخوبی آشکار است
که باید جوانان را توانا و زورمند و جنگجو و
دلاور بار آورد ولی نه برای پیمال کردن ضعیف
بلکه برای اینکه نیکو کاری را در عالم رواج
دهند زیرا چنانکه گفته شد فردوسی جنگ
را برای این میخواهد که :

مگر کز بدان باغ بی خو کنیم

جهان را بداد و دهش نو کنیم (۲)

۱۱

تقویت قوه عاطفه

یکی از هدفهای مهم تعلیم و تربیت تقویت
این قوه است . برای آنکه این قوه تقویت شود
باید افراد را معتقد کرد که غیر از آنها افراد
دیگر هم دارای احساسات هستند و نباید آزار

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۴۸

(۲) « « « ۴۲۹

آنها کوشید، باید جوانان را طوری تربیت کرد
که غیر از خود بوجود دیگران هم اهمیت
بدهند و در آزار آنها نکوشیده از خوی خود
کامه ای بر کنار و در راه خدمت بدیگران
فداکار باشند .

فردوسی در این زمینه نیز سخنهاى بسيارى
دارد که از آنهاست :

مبازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

سیاه اندرون باشد و سنگدل
که خواهد که موری شود تنگدل (۱)

و در جای دیگر فرماید :

مبازار کس را که آزاد مرد
سر اندر نیارد به آزار و درد (۲)



بی آزاری و راستی مرگزین
چو خواهی که یابی ز داد آفرین

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۳۸

(۲) « « « ۵۳۲



بکوشید تا رنجهای کم کنید
دل همگنان شاد و خرم کنید
که گیتی نماند و نماند بکس
بی آزاری و داد جوئید و بس

۱۲

پندار نیک

بعقیده فردوسی نه تنها باید آراستگی ظاهر
دانش آموزان را در نظر گرفت بلکه باید طوری
کرد که حقیقت و روح و فکر آنها نیز آراسته
و از افکار زشت برکنار باشد و از جمله سخنان
فراوانی که در این مورد دارد باین چند بیت
اکتفا میشود که فرماید:

جوانمردی و راستی بیشه کن
همه نیکوئی اندر اندیشه کن (۱)



هر آنکس که اندیشه بد کند
سرانجام بد با تن خود کند (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۱۷

(۲) « « « ۶۸۴



وگر بد نهان باشی و بد کنش
ز چرخ بلند آیدت سرزنش (۱)

۱۳

گفتار نیک

اگر گفتار زشت و دروغگوئی را ذاتاً
دارای معایبی نشمرده و آنرا فرع وجود اجتماع
دانسته و مضرات و عیوب آنرا از نظر اجتماعی
بنسکریم باز هم افراد (که فردوسی میخواهد
خدمتگزار خود و دیگران بار آیند) باید گرد
آن نگردند و این سخن او را فراموش نکنند که :
سخن گفتن نغز و کردار نیک
بماند چنان تا جهانست و ریگ (۲)
در جای دیگر نیز این موضوع را یاد آوری
کرده و گفته است :

چو گفتار و کردار نیکو کنی
بگویی روان را بی آهو کنی (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۳۲

(۲) « « « ۷۱۵

(۳) « « « ۸۱۰



جوانمردی و راستی پیشه کن
همه نیکوئی اندر اندیشه کن (۱)



هنر مرد می باشد و راستی
ز کزی بود کمی و کاستی (۲)



بهر کار در پیشه کن راستی
چو خواهی که نیکزایدت کاستی



بگیتی به از راستی پیشه نیست
ز کزی بتر هیچ اندیشه نیست (۳)



کسی کو بتابد سر از راستی
کزی گیردش کار و هم کاستی (۴)

ودر مذمت دروغ گوید :

بگرد دروغ ایچگونه مگرد

چو گردی شود بخت را روی زرد (۵)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۱۷

(۲) « « « ۳۲۵

(۳) « « « ۱۷۰

(۴) « « « ۴۲۸

(۵) « « « ۷۳۱

کردار نیک

گفته شد که فردوسی، دانش را برای
کردار و علم را برای عمل می‌خواهد و بزرگترین
آرزوی او این است که کردار خوب نتیجه
تعلیمات باشد، اینک قسمتی از سخنان او که
در این مورد گفته است ذکر میشود:

کسی کو بدانش توانگر بود
ز گفتار کردار بهتر بود (۱)



بیا تا جهان را ببینیم
بکوشش همه دست نیکی بریم (۲)



بدادار نیک اختر ایزدی
که هرگز نگردد بگرد بدی



مکن بد که بینی بفرجام بد
ز بد گردد اندر جهان نام بد (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۴۲۸

(۲) « « ۲۶

(۳) « « ۴۴۸



همه خاک دارند بالین و خشت
خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت (۱)

و در مقابل بد کرداری را نکوهش کرده و
حتی میتوان گفت که فردوسی این قدر ساده دل
نیست که حقیقهٔ بوجود دیویکه بتواند ظاهر شده
با بشر نبرد کند ایمان داشته باشد باینکه دیو در
نظر او مردم بد کردارند چنانکه گوید :

تو مر دیو را مردم بد شناس
کسی کو ندارد ز یزدان سیاس

و در جای دیگر گوید :

بدو گفت کسری که ده دیو چیست
کز ایشان خرد را بیاید گریست
چنین داد پاسخ که آزو نیاز
دو دیوند با زور و گردن فراز

.....

.....

دگر آنکه از کس ندارد سیاس
بنیکی و هم نیست یزدان شناس (۲)

(۱) خلاصهٔ شاهنامه ص ۲۲۲

(۲) « « « ۳۳۶

و بالاخره سخنان فردوسی در زمینه نکوهش
از بد کرداری و تشویق بکردار نیک بسیار و در
همه آنها این مضمون (که من هم رساله بدان
ختم میکنم) بتکرار گفته شده است که :
پرهیز و تن را بیزدان سپار
بگیتی جز از تخم نیکی مکار (۱)

پایان

از نویسنده این کتاب :

درمان بدبختی

ترجمه

دارای ۱۵۰ صفحه با قطع بزرگ

از انتشارات کلاله خاور

مهمترین کتابیست که امراض روحی را تشریح

و راه علاج آنرا نشان داده است

بها ۶ ریال

جرم و علل آن

چاپ دوم - بها ۲ ریال

کامیابی از چیست؟

چاپ سوم - بها ۲ ریال

سیر علوم و ادبیات در قرن پنجم

زیر چاپ است و بزودی بخش میشود

پاره ای از انتشارات علی جعفری

اسم کتاب	تعداد	مؤلف یا مترجم	ارزش
کلمات محمد	۴۰۰۰	آقای محمد جواد مشکور	۵ ریال
گلستان	۳۰۰۰	شیخ مصلح الدین سعدی	۷ »
تاریخ یلو تارخ	۲۰۰۰	وزارت فرهنگ	۲۰ »
ستارگان سیاه	۱۰۰۰	آقای سعید نفیسی	۱۰ »
مادر بیگناه	۳۰۰۰	« علی اکبر حق شناس	۱۵ »
اسرار نیویورک	۲۰۰۰	« « « « «	۱۲ »
روش نگارش	۲۰۰۰	« عبدالحسین آیتی	۵ »
دستور ورزش	۲۰۰۰	« ناصر رفیعا	۴ »
مالش و تماس	۲۰۰۰	« دکتر توتیا	۵ »
استمناء بالبد	۱۷۰۰۰	« « « « «	۳ »
امراض روحی	۴۰۰۰	« « « « «	۱۵۰ »
صحت زنان	۳۰۰۰	« دکتر کدافی	۱۲ »
دستور زیبایی	۳۰۰۰	« « « « «	۸ »
دیوان حکیم سوری	۲۰۰۰	« تقی دانش	۷ »
دستور درازی عمر	۲۰۰۰	« مصطفی شفق	۴ »
تفریحات شب	۳۰۰۰	« محمد مسعود	۴ »
اقتصاد ملی ایران	۱۰۰۰	« وحید مازندرانی	۶ »
تاریخ فلاسفه اسلام	۱۰۰۰	« علی اکبر صیرفی	۴ »
ناله های دل	۱۰۰۰	« پرویز عامری	۶ »
نامه های عشق	۲۰۰۰	« جواد تربتی	۲ »
دختر راه یا همه جائی	۱۰۰۰	« بانو مریم ساوجی	۷ »
نظامنامه عبور و مرور	۷۲۰۰۰	اداره شهر بانی	۴۰ دینار